

اسلام ما



تأليف:

آية الله العظمى سيد رضا حسيني نسب



پیشگفتار

دین اسلام به عنوان آخرین آئین الهی که پرچمداری هدایت جهان بشریت را بر عهده گرفته است، مبتنی بر آزادی اندیشه، و اختیار انسان در انتخاب آئین خویش است.

قرآن، کتاب آسمان مسلمانان در این زمینه چنین می فرماید :

"وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَمَنْ شَرَّ عِبَادَ اللَّهِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ". (در سوره الزمر ، آیه 17 و 18).

یعنی: برای آنانکه از پرستش طغیانگران اجتناب کردند و به سوی خدا بازگشتند، بشارت و خبر رستگاری است. پس مزده ده بندگان مرا، آنانکه سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند. آنان، راه یافتگان به سوی خدا هستند، و آنان، خردمندانند.

این فراخوان افتخار آمیز به آزادی اندیشه، بدان جهت است که شریعت اسلام، بر مبنای دلایل استوار بنیانگذاری شده و طوفان های افکار و اندیشه های مخالف و ایدئولوژی های متعارض ، نمی توانند آن را متزلزل گردانند.

بر این اساس ، آیین اسلام ، هرگونه تقلید کورکورانه در اصول دین و مبانی جهان بینی را مردود می شمارد و آن را با ارزش های الهی، در تضاد کامل قلمداد می کند، و از همگان می خواهد تا بدون تعصب خشک، و با کمال آزادی، به بررسی مکاتب فکری گوناگون بپردازند و بهترین آنها را انتخاب نمایند.

قرآن کریم در باره این ویژگی اسلام، چنین می فرماید :

"وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ . قَالَ أُولُو جُنُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ." (سوره زخرف ، آیات 23 تا 25).

یعنی: اینچنین است که ما هیچ رسولی را پیش از تو به دیاری نفرستادیم ، مگر اینکه زر اندوزان و دنیا پرستان به آنان گفتند : ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و از راه آنان پیروی می کنیم. پیامبر به آنان گفت: اگر من بهتر از آیین پدرانتان بیاورم ، باز هم از آنان تقلید می کنید؟

آنان گفتند : ما به رسالت شما کافریم.

(خداوند می فرماید:) پس ما از آنان انتقام گرفتیم ، بنگر فرجام کار تکذیب کنندگان چگونه است؟.

بر اساس این آیات روشن قرآن ، پیروی کورکورانه از گذشتگان و تقلید در اصول عقائد و مبانی جهانبینی ، از دیدگاه اسلام پذیرفته نیست و هرکسی باید بتواند مبانی دین خود را با دلیل و برهان به اثبات برساند.

ویژگیهای دین ایده آل

بر مبنای آنچه در پیشگفتار بیان گردید، انسان باید دین خود را بر اساس آزادی اندیشه و بر مبنای تعقل انتخاب کند. بنا بر این، شایسته است قبل از آغاز سخن، ویژگی های یک مکتب ارزشمند و یک دین ایده آل را از دیدگاه عقل و فطرت بررسی کنیم، تا بر اساس این ویژگی ها، آئین خود را با آگاهی و بصیرت کامل انتخاب نماییم.

با مراجعه به فطرت پاک انسانی، به خوبی روشن می گردد که یک دین جامع، باید پاسخگوی همه آرمان های بلند انسانی باشد، که بشر در طول تاریخ، آرزوی رسیدن به آنها را در سر پروانده است. این آرمانها، به شرح ذیل است:

1. اتکاء به عقل و خردورزی.
2. اهتمام به علم و تکریم دانشمندان.
3. حریت انسان و آزادی اندیشه و بیان.
4. عدالت خواهی و دادگستری.
5. ترویج برابری و برادری و مبارزه با تبعیض نژادی.
6. استقلال طلبی.
7. مراعات عزت نفس و کرامت انسانها.
8. احترام به حقوق مردم.
9. تقویت معنویت و مراعات ارزشهای اخلاقی.
10. اهتمام به سعادت انسان در دنیا و آخرت.

اینک، نگاهی به آیات قرآن و روایات اصیل اسلامی می اندازیم، تا دیدگاه این آئین الهی را در خصوص ویژگی های یادشده برای

دین جامع و ایده آل، بدست آوریم. روشن است که اگر اسلام ، پاسخگوی همه اصول مذکور باشد، آنگاه می تواند به عنوان مکتبی پایدار و آئینی درخور شأن انسان برای رسیدن به کمال مطلق، قلمداد گردد.

ارزش عقل از دیدگاه اسلام

مکتب اسلام ، بیش از همه ادیان و مذاهب دیگر ، پیروان خویش را به سوی خردورزی و استناد به عقل و حکمت فرا می خواند.

قرآن مجید ، همه انسان ها را به تفکر و اندیشیدن در آیات و نشانه های الهی تشویق می کند و چنین می فرماید :

"كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ". (سوره ص، آیه 29).

یعنی: این قرآن ، کتابی مبارک است که آن را فرستاده ایم تا مردم در آیات آن بیندیشند و خردمندان ، یاد آور حقایق آن باشند.

عقل از دیدگاه اسلام ، زیربنای اساسی عقیده و معیار ارزشمند معرفت انسان است.

از اینرو ، پیامبر گرامی اسلام ، خردمندی را به عنوان میزان ارزش آدمیان قلمداد می کند و در حدیثی چنین می فرماید :

"إذا رأيتم الرجل كثير الصلاة و كثير الصيام فلا تباهاوا به حتى تنظروا كيف عقله". (کتاب اصول کافی، نوشته کلینی، باب عقل و جهل).

یعنی: اگر مردی را دیدید که زیاد نماز می خواند و بسیار روزه می گیرد، به او افتخار نکنید ، تا آنکه بنگرید عقل و خرد او چگونه است.

امام علی (ع) نیز ، عقل را مساوی با زندگی و فقدان آن را در حکم مرگ و هلاکت معرفی می کند و چنین می فرماید :

"و فقد العقل فقد الحياة ، و لا يقاس إلا بالأموات". (همان منبع).

یعنی : فقدان عقل، در حکم فقدان زندگی است، و انسان بدون خرد، تنها با مردگان قابل مقایسه است.

بنا بر این ، آن گوهری که به حیات انسان ارزش می بخشد، عقل و اندیشه است.

بر این اساس ، امام جعفر صادق (ع) ، عقل را مایه هدایت انسان به آئین الهی، و راه یافتن بشر به شاهراه سعادت ابدی معرفی می کند و چنین می فرماید :

"من كان عاقلا كان له دين ، و من كان له دين دخل الجنة". (همان منبع).

یعنی : کسی که خردمند و عاقل است ، دین دارد ؛ و کسی که دین دارد، به بهشت جاویدان راه خواهد یافت.

از اینرو ، پیشوایان بزرگ اسلام به ما توصیه کرده اند تا عقاید خویش را با زیربنای استدلال و برهان عقلی مستحکم سازیم و معارف اعتقادی اسلام را در پرتو عقل و خرد ورزی به خوبی بشناسیم و به ارزش های والای آن، بیش از پیش آگاه گردیم.

ارزش دانش و کرامت دانشمندان در اسلام

اسلام، بیش از هر آئین دیگر، نسبت به دانش و دانشمندان اهتمام ورزیده است.

واژه "علم" و مشتقات آن بیش از هفتصد مرتبه در قرآن مجید تکرار شده است. این غیر از آمار کلمات مشابه دیگری مانند حکمت، تفکر و امثال آنها می باشد.

نخستین آباتی که بر پیامبر گرامی اسلام (ص) در مکه نازل شد، از خواندن، نوشتن، و آموزش علوم به انسان ها سخن می گوید.

در آیات یادشده که در آغاز سوره "علق" آمده است ، چنین می خوانیم:

"اَفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ «1» خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ «2» اَفْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ «3» الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ «4» عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ «5» ."

یعنی: بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته خلق کرد. بخوان، که پروردگارت بزرگوار تر است. آنکه نوشتن با قلم را آموخت. و به انسان، آنچه را نمی دانست تعلیم فرمود.

همچنین در آیه 11 از سوره مجادله به رفعت مقام دانشمندان از دیدگاه خداوند اشاره شده و چنین آمده است:

"يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ".

یعنی: خداوند، اهل ایمان و اهل علم را بزرگی بخشیده و ترفیع درجه داده است. خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

در سوره "الزمر" ، آیه 9 ، از مقام دانشمندان تجلیل به عمل آمده و خردمندان ، مورد ستایش قرار گرفته اند:

"فَلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ".

یعنی: آیا آنانکه می دانند با آنانکه نمی دانند مساوی هستند؟! تنها خردمندان متذکر و یادآور می شوند.

قرآن مجید، در آیه 114 از سوره "طه" ، از پیامبر گرامی اسلام خواسته است تا در دعا و نیایش خود، از خدا بخواهد تا بر علم و دانش او بیفزاید:

"وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا".

یعنی: بگو: خدایا ! دانش بیشتری به من عطا فرما.

در راستای این تأکید بالغ قرآن بر ارزش علم و عالم، رهبران ما نیز، به تفسیر و توضیح آیات یادشده پرداخته اند و سخنان نغزی را بیان داشته اند که نمونه هایی از آنها را در اینجا یادآور می شویم:

امام باقر (ع) در این زمینه چنین می فرماید:

"عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد". (بحار الانوار، جلد 75).

یعنی: دانشمندی که مردم از دانش او بهره مند شوند، از هفتاد هزار عابد بالاتر است.

به همین مناسبت، تفکر و اندیشه از دیدگاه اسلام، به عنوان یکی از بالاترین عبادات محسوب می شود.

امام صادق (ع) می فرماید:

"تفکر ساعة خیر من عبادة سنة". (مستدرک، جلد 11).

یعنی: یک ساعت اندیشیدن، بهتر از یک سال عبادت است.

پیامبر گرامی اسلام، که بیانگر کلام وحی است، مسلمانان را بدون هرگونه قید و بندی نسبت به زمان و مکان و موضوع، به سوی تعلیم و تعلّم فرا می خواند و چنین می فرماید:

"اطلبوا العلم من المهد الى اللحد". (تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، جلد 2؛ و شرح الاسماء الحسنی، ملاهادی سبزواری، جلد 2).

یعنی: از گهواره تا گور، دانش بیاموزید.

"اطلبوا العلم و لو بالصین". (بحار الانوار، جلد 5).

یعنی: دانش را طلب نمایید، اگر چه در چین باشد.

"طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة". (بحار الانوار، جلد 1).

یعنی: طلب دانش، بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

بدلیل این درجه از اهتمام قرآن مجید و سنت پیشوایان اسلام به علم و دانش، **دکتر هانری کربن**، فیلسوف معروف فرانسوی، درباره این بعد ارزشمند قرآن چنین می گوید:

"هیچ اندیشه ای به اندازه قرآن محمد (ص) انسان را به دانش فرا نخوانده است، تا آنجا که نزدیک به نهصد و پنجاه بار

در قرآن، از "علم" و "عقل" و "فکر" سخن رفته است". (قرآن از دیدگاه 114 دانشمند، نوشته محمد مهدی علیقلی).

این جلوه زیبای کلام وحی در کتاب آسمانی ما قرآن، باعث شده تا **یوهانس گوته**، شاعر و نویسنده معروف آلمانی، زبان به توصیف آن بگشاید و چنین بگوید :

"سالیان دراز، کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن دور نگاه داشتند؛ اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش نهادیم و پرده تعصب را دریدیم، عظمت احکام مقدس قرآن، بهت و حیرت عجیبی در ما ایجاد نمود. به زودی این کتاب توصیف ناپذیر، محور افکار مردم جهان می گردد". (همان منبع).

نتیجه تاکید قرآن بر علم

اینک ببینیم این رویکرد ارزشمند قرآن و اسلام نسبت به اهمیت دانش و دانشمندان، چه نتایج درخشانی را در عالم اسلام و جهان بشریت به بار آورده است.

توصیه قرآن به آموزش علوم و گرامیداشت دانشمندان، نسل های افتخار آفرینی از فرزندان و فرهیختگان بزرگ و متخصصان در علوم گوناگون را در دامن جهان اسلام پرورش داد، که هریک از آنها مانند ستاره ای پرفروغ در آسمان دانش بشری می درخشد.

به گواهی مورخان نامدار، دانشمندان مسلمان در برهه هایی از تاریخ، بزرگترین پرچمداران دانش در سراسر جهان بوده اند.

به عنوان مثال، **ویل دورانت**، در کتاب خود "تاریخ تمدن" به این نکته اشاره می کند که:

"پیدایش تمدن اسلام، از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن، از سال 81 تا 579 هجری، از نظر نیرو و نظم و بسط قلمرو و اخلاق نیک و تکامل سطح زندگانی و قوانین منصفانه انسانی و ادبیات و پژوهش های علمی و پیشرفت علوم و طب و فلسفه، پیشاهنگ جهان بوده است".

با مطالعه تاریخ علم و فلسفه به این نتیجه می رسیم که پس از دوران انحطاط علم و فلسفه در یونان، کاروان دانش آن دیار از آن به مصر و شام منتقل شد.

بروز جنگ های طولانی و طاقت فرسا ، موجب فروپاشی نظام آن در سال 327 قبل از میلاد و انضمام یونان به امپراطوری روم در سال 146 قبل از میلاد گردید. سقوط وحشتناک آن سامان و ظهور و رواج مکاتب مخالف فلسفه و فشارهای سیاسی و مذهبی مخالفان ، عرصه را بر دانشمندان و فیلسوفان آن دیار تنگ کرد. دانشمندان این رشته به تدریج بار سفر بستند و گروهی به "رم" در ایتالیا مهاجرت کردند و گروهی دیگر عازم "اسکندریه" در مصر شدند.

این دانشمندان مهاجر با آموزش فلسفه و تربیت نسل جدیدی از فیلسوفان در آن دیار ، زمینه را برای ظهور مکاتب فلسفی دیگری مانند مکتب "نوفیثاغوری" و مکتب "نوافلاطونی" فراهم ساختند.

نظریه پردازان بارز مکتب "نوفیثاغوری" عبارتند از : "نیگیدیوس فیگولوس" ، "سوتیون" ، "آپولونیوس تیانیایی" و "نیکوماخوس گراسایی".

بنیانگذار مکتب "نو افلاطونی" هم شخصی به نام "آمونوس ساکاس" بوده که سمت استادی "افلوپین" (متوفای سال 270 میلادی) را بر عهده داشته است.

پس از ظهور اسلام ، دانش و فلسفه یونانی از طریق مصر ، به حوزه های علمیه اسلامی وارد گردید و تدریس علوم و مکاتب فلسفی افلاطون و ارسطو در حوزه درس امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) در شهر مدینه ، توسط آن دو پیشوای بزرگ ، مورد تشویق قرار گرفت.

مکاتب علمی و فلسفی یادشده در قرن اول هجری به همت امام محمد باقر (ع) متولد سال 57 هجری ، و امام جعفر صادق (ع) ، متولد سال 83 هجری ، به حوزه علمیه شهر مدینه منوره راه یافت. امام صادق (ع) ، فردی را که از میان شاگردانشان دارای تفکری عمیق و عقلی سرشار بود، با لقب "ارسطوی امت اسلامی" می نامیدند.

این حرکت دو پیشوای بزرگ اسلامی ، جنبش علمی عظیمی را درجهان اسلام به وجود آورد و تحولات گسترده ای را در توسعه مکاتب فکری آن دوران ، رقم زد.

در این دوران، همزمان با رشد و توسعه دانش های کلام، تفسیر، حدیث، تاریخ و فلسفه، دانشمندان نامداری در زمینه های علوم تجربی مانند علم شیمی، نجوم، پزشکی، تشریح، گیاه شناسی و امثال آنها پا به عرصه وجود نهادند.

به عنوان مثال، جابر ابن حیان، معروف به پدر علم شیمی، در مکتب امام صادق به تحصیل اشتغال داشت. از دیگر شاگردان آن حضرت در علوم تجربی، مفضل ابن عمر است که کتاب او در توحید، نشانه تخصص وی در علوم پزشکی و تشریح است.

انتشار اندیشه های فلسفی در جهان اسلام، موجب ظهور فیلسوفانی مانند "یعقوب الکندی" معروف به فیلسوف عرب، متولد سال 185 هجری و متوفای سال 260 هجری گردید. الکندی، به زبان های یونانی و سریانی آشنایی داشت و بسیاری از کتب علمی و فلسفی یونان را به عربی ترجمه کرد. وی مبانی فلسفی خویش را در رساله ای به نام "الفلسفة الاولى" تبیین نمود.

در قرن سوم هجری، شخصیت هایی علمی و فلسفی بزرگی مانند ابو نصر فارابی، متولد حدود سال 258 و متوفای سال 339 هجری؛ و محمد ابن زکریا رازی، متولد سال 251 هجری ظهور کردند.

در قرن چهارم هجری، فیلسوفانی مانند "ابن مسکویه"، متولد سال 320 یا 330 هجری و دانشمندان نامداری مانند "ابن سینا"، متولد سال 370 هجری، به گسترش دانش و فلسفه پرداختند. بیشترین تلاش "ابن مسکویه" در فلسفه، به بررسی اصول و مبانی علم اخلاق اختصاص دارد. آثار معروف او در این زمینه عبارتند از کتابهای "ترتیب السعادة"، "جاویدان خرد" و "تهذیب الاخلاق".

ابن سینا با نوشتن کتابهای ارزشمندی در فلسفه مانند کتاب بزرگ "الشفاء" و "الإشارات و التنبیها" ، به تبیین فلسفه

مشائی همت گماشت و یک نظام فلسفی مدون را به جهان علم و حکمت ارائه داد. همچنین وی در علم پزشکی، کتاب "قانون" را به رشته تحریر در آورد که به مدت پانصد سال در دانشکده های پزشکی دنیای غرب تدریس می شد. ابن سینا در دیگر رشته های علمی نیز کتابهای سودمندی نگاشت که بسیاری از آنها در مجموعه گرانهای "الشفاء" گرد آمده است.

همچنین برخی از دانشمندان دیگر در رشته های علمی گوناگون ، مانند "ابو ریحان بیرونی"، منجم و ریاضیدان بزرگ، متولد سال 362 هجری ؛ و "محمد ابن یوسف خوارزمی" ، اندیشمند نامدار جهان، متوفای سال 387 هجری نیز ، در این دوران زندگی می کردند. ابوریحان بیرونی مکاتباتی علمی با فیلسوف دیگر معاصرش یعنی "ابن سینا" داشته است و در سفر سلطان محمود غزنوی برای فتح هندوستان ، همراه او بوده و نتیجه مشاهدات خود را در آن سرزمین در نوشتارهای خویش مانند کتاب "تحقیق ما للهند" به رشته تحریر در آورده است. وی در این نوشتار ، به بیان مذاهب و مکاتب فلسفی هندوستان پرداخته و مشترکات فلسفه یونان و حکمت هند و برخی از مفاهیم تصوف در اسلام را تبیین کرده است.

خوارزمی نیز در دانشنامه بزرگ خود به نام "مفاتیح العلوم"، دانشها را به دو بخش بدین شرح تقسیم کرده است: بخش نخست ، شامل علم فقه ، علم حدیث ، ادبیات ، علم عروض و کتابت می باشد. اما بخش دوم ، دانشهای منطقی ، فلسفه ، ریاضیات ، هیأت ، طب و طبیعیات را در بر می گیرد.

در قرن پنجم هجری ، به شخصیت "ابن باجه" بر می خوریم که متولد اواخر این قرن است. ابوحامد محمد غزالی ، متولد سال 450 هجری نیز ، در این سده می زیسته است. وی کتاب "مقاصد الفلاسفه" را که تلخیصی از فلسفه یونان است به رشته تحریر درآورده و کتاب "تهافت الفلاسفه" را در ردّ مکاتب فلسفی رائج آن دوران نوشته است. نامبرده در رشته های دیگری مانند روانشناسی و علم اخلاق نیز، آثاری را مانند کیمیای سعادت و احیاء العلوم، از خود به جای گذاشته است.

در این دوران های طلایی، دانشمندان بزرگی در رشته هایی پزشکی مانند کمال الدین فارسی، ابوالقاسم زهراوی (جراح)، عمّار موصلی (جراح چشم) و رازی (صاحب کتاب الحاوی و طبّ منصوری) پا به عرصه وجود نهاده اند.

در قرن ششم هجری ، فیلسوفانی نامدار ، مانند "ابن رشد" ، متولد سال 520 هجری ، "ابن طفیل" ، متولد اوائل قرن ششم ، "سهروردی" ، متولد سال 549 هجری که بنیانگذار مکتب "حکمت اشراق" است ، و عارفانی بزرگ مانند "ابن عربی" متولد سال 560 هجری ظهور کردند.

ابن طفیل، از پیشگامان فلسفه در اندلس (اسپانیا) بوده و در علوم گوناگون دیگر مانند طب و ریاضیات و ادبیات ، تبحر داشته است.

ابن عربی نیز با نوشتن کتاب "فصوص الحکم" ، خدمت بزرگی به عرفان نظری کرد و مبانی فکری عرفانی و فلسفه خویش را در کتاب بزرگ "فتوحات مکّیة" بیان نمود.

در قرن هفتم هجری ، به دانشمندان دیگری ، یعنی "خواجه نصیر الدین طوسی" متولد سال 597 و متوفای سال 672 هجری برخورد می کنیم که در رشته های گوناگون علوم مانند فلسفه ، ریاضیات، طبیعیات، نجوم ، علم کلام ، علم اخلاق و غیر آن ، سر آمد روزگار خویش بوده است. وی با شرح متقنی که بر کتاب "الإشارات و التنبیها" ابن سینا نوشت ، بر رصانت مکتب فلسفی او صحه گذاشت و بر علیه تشکیک های فخر الدین رازی ، به مقابله برخاست.

دانشمند بزرگ جهان اسلام "علامه حلی" که در علوم معقول و منقول به درجات رفیعی نائل آمد ، از شاگردان آن فیلسوف بزرگ می باشد.

گرچه حمله وحشیانه مغولان به ایران و عراق و شام در قرن هفتم هجری، موجب فروپاشی مظاهر تمدن های اسلامی ، کشته شدن بسیاری از دانشمندان و به آتش کشیدن مدارس و کتابخانه های گرانبهایی در کشورهای مذکور شد و وقفه ای را در تکاپوی علمی فرهیختگان به وجود آورد. اما در عین حال ، حرکت فکری اندیشمندان باقی مانده از آن هجوم هولناک ، به طور کامل نابود نگردید.

دانشمندانی در عرفان و تصوف مانند "جلال الدین مولوی" ، متولد سال 604 هجری و "محمود شبستری" ، متولد اواسط قرن هفتم هجری و سراینده کتاب "گلشن راز" ، در این سده می زیستند.

مولوی به همراه پدرش بهاء الدین ، پیش از هجوم مغول ها ، از بلخ به نیشابور مهاجرت کرد ، و از آنجا عازم بغداد شد. پس از مدتی اقامت در بغداد ، به همراه پدر به سوی منطقه

آناتولی که در آن زمان ، به عنوان بخشی از بلاد روم محسوب می شد حرکت کردند و در ولایت "قونیه" که امروزه در کشور ترکیه قرار دارد رحل اقامت افکندند. مولوی در سن 25 سالگی به شهرهای حلب و دمشق سفر کرد. وی در مراکز علمی متعددی که در آنها حضور یافت، علوم عقلی و نقلی را از اساتید بزرگ آن دوران آموخت و سر انجام، در جریان آشنایی با چهره ای عرفانی به نام "شمس تبریزی" ، به سوی عرفان سوق داده شد.

مولوی با تالیف کتاب گرانسنگ "مثنوی" و همچنین کتاب "دیوان شمس"، خدمت بزرگی به عرفان استدلالی کرده است.

در قرن هشتم هجری نیز ، به شخصیت های علمی و فلسفی معروفی مانند "عبد الرحمن ابن خلدون" ، متولد حدود سال 724 هجری (1332 میلادی) برخورد می کنیم که دانش های عقلی و نقلی زمان خود را فرا گرفت و از پیشتازان فلسفه تاریخ اجتماعی در جهان اسلام محسوب می گردد. شهرت او ، بیشتر به خاطر مقدمه علمی و استدلالی مفصلی است که بر کتاب تاریخ خود به نام "العِبَر" نگاشته است و به "مقدمه ابن خلدون" معروف است. وی علوم عقلی را در مقدمه خود به چهار بخش بدین شرح تقسیم می کند : منطق ، ریاضیات ، طبیعیات و مابعدالطبیعه. آنگاه به شرح رابطه میان گسترش این دانشها و عمران و آبادانی بلاد می پردازد.

در قرن نهم هجری ، با فیلسوف دیگری یعنی "جلال الدین دوانی" ، متولد سال 830 هجری مواجه هستیم که با شرح

آثار شهاب الدین سهروردی مانند "هیاکل النور" ، به دفاع از مکتب حکمت اشراق پرداخته است. وی دارای تالیفات دیگری نیز مانند "رسالة في الحكمة" ، "رسالة في تحقيق نفس الأمر" و "انموذج العلوم" و غیره می باشد.

اندیشمندان مذکور، همراه با جمع دیگری از متفکران در رشته های فلسفه و عرفان در این دوره های پرآشوب، مانند قطب الدین رازی در قرن هشتم هجری، ابن ترکه اصفهانی و میر سید شریف جرجانی در قرن نهم هجری، زمینه را برای جهش دیگری در عرصه حکمت و فلسفه در سرزمین ایران فراهم ساختند.

به قدرت رسیدن دولت "صفویه" در ایران و یکپارچه شدن این کشور در قرن دهم هجری ، موجب رونق روز افزون در زمینه های عمرانی و علمی در آن سرزمین گردید. نخستین پادشاه سلسله مذکور "شاه اسماعیل صفوی" ، در سال 905 هجری در شهر تبریز بر تخت سلطنت تکیه زد. صفویان که دودمان آنها به "شیخ صفی الدین اردبیلی" می رسد ، به مدت دو قرن بر ایران حکومت کردند و در این دوران ، مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی در ایران معرفی گردید و زمینه برای بالندگی مجدد مکاتب فلسفی توسط دانشمندان شیعه فراهم شد.

عناصری چون تعالیم عمیق قرآن ، آموزه های حکمت آمیز نهج البلاغه و سخنان پیشوایان معصوم ، مشارب فلسفی یونان ، دستاوردهای حکمت اشراق و سخنان عارفان نامدار مانند "ابن عربی" ، به عنوان منابع الهام بخش نسل جدیدی از فیلسوفان این دوره به شمار می روند.

معروف ترین شخصیت های علمی و فکری این برهه از زمان عبارتند از :

شیخ بهاء الدین عاملی ، معروف به شیخ بهائی ، متوفای سال 1030 هجری. وی که دانشمندی بزرگ در رشته های گوناگون علمی به شمار می رود، به همراه پدر خود حسین ابن عبد الصمد، از لبنان به ایران مهاجرت کرده بود. شیخ بهائی در زمینه ریاضیات، علم کلام ، علم هیأت و نجوم ، مهندسی و معماری، ادبیات ، عرفان و تفسیر قرآن ، سرآمد زمان خود بود.

محمد باقر میر داماد ، متوفای سال 1041 هجری. این دانشمند بزرگ نیز ، در رشته های گوناگون علمی مانند فلسفه ، کلام ، فقه و طبیعیات ، تبحر داشت. میرداماد ، نظام فلسفی خود را در کتاب "جذوات" به رشته تحریر در آورده است.

میر ابو القاسم فندرسکی ، متوفای سال 1050 هجری. وی علاوه بر فلسفه یونان و عرفان اسلامی ، فلسفه هندو را نیز در سفری به هندوستان آموخت. تالیفات او در این زمینه عبارتند از : مقولة الحركة ، الصنایة ، اصول الفصول در باره حکمت هند و کتابی در باره "یوگا". میر فندرسکی ، در علوم ریاضیات و طب نیز تخصص داشت.

صدر الدین محمد شیرازی ، معروف به "صدر المتألهین" و "ملا صدرا"، متوفای سال 1050 هجری. این فیلسوف بزرگ جهان اسلام ، حکمت متعالیه را در دوران خیزش مجدد فلسفه در ایران ، به اوج خود رساند و تحوّلی ژرف در علوم

معقول به وجود آورد. مهمترین کتاب وی در فلسفه "الأسفار الأربعة" است.

عبد الرزاق لاهیجی ، متوفای سال 1071 هجری. برخی از تالیفات وی عبارتند از : "مشارق الالهام" و "گوهر مراد".

محمد باقر سبزواری ، متوفای سال 1090 هجری. وی از شارحان کتاب "الشفاء" و "الاشارات و التنبيهات" بوعلی سینا بوده و کتاب "ذخيرة المعاد" را تالیف نموده است.

ملا محسن فیض کاشانی ، متوفای سال 1091 هجری. وی از شاگردان صدر المتألهین شیرازی است و در علوم مختلف دارای تالیفاتی می باشد و مهمترین کتب ایشان در علوم فلسفی و عرفانی عبارتند از :

- حق الیقین ، عین الیقین و علم الیقین در زمینه حکمت.
- جلاء العیون، و زاد السالک، و کلمات مکنونه در زمینه عرفان.

در پرتو آنچه گذشت، به خوبی روشن می گردد که اهتمام بالغ اسلام به علم و مقام دانشمندان، موجب گردید تا پیروان اسلام، پرچم دانش و فلسفه را در جهان به اهتزاز در آورند و نام خود را به عنوان درخشان ترین ستارگان آسمان علم و حکمت، به ثبت برسانند.

آزادی انسان، از دیدگاه اسلام

اسلام ، دین آزادگی و آزاد اندیشی است و قرآن کریم ، پیامبر بزرگ اسلام را به عنوان پیام آور رهایی و منادی آزادی معرفی می کند و چنین می فرماید :

"الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي
التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ
الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ
عَلَيْهِمْ". (سوره اعراف ، آیه 157).

یعنی : مؤمنان کسانی هستند که از پیامبر خدا پیروی می کنند که
او را در تورات و انجیل یافته اند و آنان را به کارهای شایسته فرمان
می دهد و از کارهای ناروا باز می دارد و امور پاکیزه را حلال و امور
پلید را بر آنان حرام می کند و آنان را از بار مشقت رها می سازد و
از یوغ اسارت آزاد می کند.

همچنین، در زمینه آزادی انسان ، امام علی (ع) در نهج البلاغه
چنین می فرماید:

"لا تكن عبد غيرك، و قد جعلك الله حراً". (نهج البلاغه، نامه شماره 31؛ و
بحار الانوار، جلد 47).

یعنی: برده دیگران مباش، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است.

امام صادق علیه السلام نیز، پذیرش هر ذلت ، از جمله ذلت بردگی
و بندگی دیگران را مردود می شمارد و چنین می فرماید:

"ان الله تبارك و تعالی فوض الى المؤمن اموره كلها و لم يفوض اليه ان
يكون ذليلاً". (همان منبع، جلد 64).

یعنی: خداوند اختیار همه امور مؤمن را به خودش واگذار کرده
است، اما اختیار خوار و ذلیل کردن خویش را به او نداده است.

عدالت خواهی از دیدگاه اسلام

یکی دیگر از آرمانهای بلند انسانها در طول تاریخ، عدالت خواهی و
دادگستری بوده است. بسیاری از افراد بشر، به خاطر تحقق این

آرزوی دیرینه، جان خود را فدا کرده اند تا دیگران از نعمت عدل و داد برخوردار شوند.

دین مبین اسلام نیز، در راستای این آرمان رفیع انسانی، به عدالت گستری امر کرده است و در این زمینه چنین می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرٍ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ". (سوره نحل آیه 90).

یعنی: خداوند، به عدل و احسان، فرمان می دهد.

قرآن مجید، هدف والای همه انبیاء را برقراری عدالت بر روی زمین می داند و چنین می فرماید:

"لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...". (سوره حدید، آیه 25).

یعنی: ما پیامبران را فرستادیم، و همراه آنان، کتاب آسمانی و میزان تشخیص حق و باطل را فرو فرستادیم، تا مردم، عدالت را برپا دارند.

اهمیت دادگری از دیدگاه اسلام به حدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، عدالت را به عنوان رکن اصلی آفرینش و زیربنای خلقت و اداره جهان معرفی می کند و چنین می فرماید:

"بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ". (تفسیر صافی، نوشته فیض کاشانی، جلد 5).

یعنی: آسمانها و زمین، بر اساس عدالت، استوار گردیده اند.

بنا بر این، عدالت و دادگری از دیدگاه اسلام، پایگاه اصلی دین الهی و زیربنای اساسی رسالت همه انبیاء و مایه بقاء و دوام عالم هستی می باشد.

ترویج برابری و برادری و مبارزه با تبعیض نژادی

آرمان دیگری که همواره انسانها را مجذوب خویش نموده و مبارزات گسترده ای برای تحقق آن به وقوع پیوسته است، برابری و برادری و نبرد با تبعیض نژادی میان مردم است.

قرآن مجید نیز به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، منشور مساوات همه انسانها و برابری همه نژادها را با صراحت بیان فرموده و در این زمینه چنین می گوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. (سوره حجرات، آیه 13).

یعنی: ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پارساترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است.

این آیه شریفه، با اعلام مساوات میان مردم و مبارزه با تبعیض نژادی، یکی از افتخارات بزرگ مکتب رهایی بخش اسلام را رقم می زند.

یکی از دلائل پیشرفت اسلام در میان ملت‌های دنیا، بویژه اقوام تحت ستم مانند بسیاری از مردم آفریقا، همانا مبارزه با تبعیض نژادی است.

آئین اسلام به صراحت، همه انسانها را از همه اقوام، تیره‌ها و نژادها در نزد خداوند مساوی می داند، و تنها میزان برتری را در پاکی و پارسایی قلمداد می کند و آرزوی دیرینه انسانهای پاک را در طول تاریخ، محقق می سازد

علاوه بر آیه فوق، روایات ارزشمندی نیز از پیشوایان بزرگ اسلام، در زمینه مساوات همه نژادها به ما رسیده است، که نمونه ای از آنها را از نظر شما می گذرانیم:

جابر بن عبد الله می گوید:

خطبنا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فی وسط ایام التشریق خطبة الوداع فقال: یا ایها الناس ألا إن ربکم واحد، ألا إن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی، ولا لعجمی علی عربی، ولا لأسود علی أحمر، ولا لأحمر علی أسود، إلا بالتقوی، إن أکرکم عند الله أتقاکم.

ألا هل بلّغت؟

قالوا: بلی یا رسول الله.

قال: فلیبلغ الشاهد الغائب. (تفسیر قرطبی، جلد 9؛ و بحار الانوار، جلد 15).

یعنی: در میان ایام تشریق، پیامبر گرامی اسلام (ص) خطبه وداع خود را ایراد نمود، و در ضمن آن چنین فرمود:

ای مردم! بدانید که پروردگار شما یکی است، و پدر شما (یعنی حضرت آدم) یکی است، بدانید که هیچ فضیلت و برتری برای عرب بر عجم نیست، و نه برای عجم بر عرب، و نه برای سیاه بر سرخ، و نه برای سرخ بر سیاه، مگر در پرتو تقوا و پارسایی. همانا، گرامی ترین شما در نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.

آنگاه پیامبر فرمود: آیا پیام را رساندم؟

حاضران گفتید: آری، ای رسول خدا.

پیامبر فرمود: پس حاضران، این پیام را به غائبان برسانند.

استقلال طلبی از دیدگاه اسلام

آرمان دیگر انسانها در طول تاریخ، استقلال طلبی ملت‌ها و عدم سلطه پذیری در برابر زورگویان بوده است.

بسیاری از افراد بشر برای تحقق این هدف، قربانیان زیادی داده و برای نیل به آن، جانفشانی کرده اند.

دین مبین اسلام نیز، این آرمان انسانی را می ستاید و تحقق آن را به مسلمانان جهان توصیه می نماید و سلطه و سیطره بیگانگان را بر جوامع اسلامی، نفی می کند.

قرآن مجید در این زمینه چنین می فرماید:

"وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا". (سوره نساء، آیه 141).

یعنی: هرگز خداوند، سیطره و تسلطی برای کافران بر مؤمنان قرار نداده است.

عزت نفس و کرامت انسانها در اسلام

حفظ کرامت انسانی و مراعات عزت نفس، یکی از آرمانهای شریف همه افراد بشر است. متفکران و فرزندان در کشورهای پیشرفته جهان، اصل حفظ کرامت انسانها را به عنوان یکی از اصول همیشگی در قوانین اساسی کشورهای یادشده به ثبت رسانده اند.

مکتب حیاتبخش اسلام، از قرن‌ها پیش، بالاترین ارزش را برای آدمی قائل شده و مسلمانان را به مراعات آن توصیه نموده

است. در اینجا برای رعایت اختصار ، تنها به هشت مقام بشر از نظر اسلام که در کتاب انسانشناسی آورده ایم، اشاره کنیم:

مقام اول: انسان ، تنها امانتدار خدا

قرآن مجید در این زمینه چنین می فرماید :

"انا عرضنا الأمانة على السماوات و الأرض و الجبال فابين ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان" (سوره احزاب، آیه 72).

یعنی: ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کردیم ، پس آنها از برداشتن (و عهده دار شدن) آن (امانت) سرباز زدند و از آن اشفاق کردند (و بیم نمودند) و انسان آن (امانت) را برداشت.

منظور از امانت در این آیه شریفه، همانا کمالی است که از جهت تلبس انسان به عقیده و عمل صالح و پیمودن راه تکامل با ارتقاء از حضيض طبیعت بسوی اوج اخلاص حاصل می شود ؛ آنچنان اخلاصی که خداوند ، انسان را "خالص" برای خود فرماید، پس پروردگار سبحان متولی تدبیر امور او می گردد و این همان "ولایت الهیه" است.

بر این اساس ، منظور از این "امانت" ولایت الهیه ؛ و مراد از نپذیرفتن آن توسط آسمانها و زمین و کوهها ، عدم استعداد آنها در این زمینه است ، و مقصود از برداشتن این امانت توسط انسان، همان وجود صلاحیت و استعداد وی برای حمل آن ودیعه گرانقدر می باشد.

مقام دوم: انسان، خلیفه خدا بر روی زمین

کلام الله مجید در این زمینه نیز ، چنین می فرماید :

"و اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسیح بحمدک و نقدس لک قال اتى اعلم ما لاتعلمون. و علّم آدم الاسماء کلّها ثمّ عرضهم على الملائكة فقال انبئونی بأسماء هؤلاء ان کنتم صادقین. قالوا سبحانک لا علم لنا الاّ ما علّمتنا انک انت العلیم الحکیم. قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم بأسمائهم قال الم اقل لکم انى اعلم غیب السّمّوات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتُمون". (سوره بقره، آیه 30-33).

یعنی: و آنگاه که پروردگارت به ملائکه فرمود: بی گمان من در زمین جانشینی قرار خواهم داد. (ملائکه) گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی نماید و حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. فرمود: به تحقیق من آنچه را که شما نمی دانید می دانم. و همه "اسماء" را به آدم آموخت سپس ایشان را بر ملائکه عرضه کرد پس فرمود: مرا به اسماء ایشان خبر دهید اگر راستگویانید، (آنان) گفتند: منزهی ، تو هیچ علمی برای ما نیست مگر آنچه که ما را آموختی ، بدرستی که تو دانا و حکیم هستی.

(خدا) فرمود: ای آدم آنان را به اسماء ایشان خبر ده ، پس چون آنان را به اسماءشان خبر داد ، فرمود: آیا به شما نگفتم بی گمان من می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آنچه را که آشکار و آنچه را که پنهان می نمائید.

از سیاق آیات یادشده استفاده می شود که مراد از این خلافت و جانشینی عبارت است از خلافت خداوند متعال نه

جانشینی نوعی از موجودات کره زمین که مدتی در آن زندگی کرده و منقرض شده اند.

پس این خلافت به شخص حضرت آدم اختصاص ندارد و چنانچه از آیه ذیل نیز استفاده می شود، انسانها هم خلیفه حقتعالی بر روی زمین هستند:

"ثم خلقناکم خلایف فی الارض". (سوره فاطر، آیه 39).

یعنی: سپس شما را جانشینانی در زمین قرار دادیم.

مقام سوم: انسان، مظهر تقویم احسن

خداوند در کلام خود در این زمینه چنین می فرماید :

"لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم". (سوره تین، آیه 4).

یعنی: به تحقیق ما انسان را در بهتر تقویم آفریدیم.

تقویم در اینجا یعنی چیزی را دارای قوام کردن و قوام شیئی عبارت است از آنچه که آنچیز بوسیله آن ثابت می یابد. پس جنس انسان صاحب بهترین قوام بحسب خلقت است. یعنی آدمی بحسب خلقت برای عروج به ملکوت اعلی و دست یافتن به زندگانی جاودانه و حیات توأم با سعادت محض در نزد پرودگارش صلاحیت دارد.

مقام چهارم: انسان، میثاقدار خداوند

قرآن مجید در این باره نیز ، سخنی زیبا دارد:

"و اذ اخذ ربکم من بنی آدم من ظهورهم ذریبتهم و اشهدهم علی انفسهم األست برکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین". (سوره اعراف، آیه 172).

یعنی: و آنگاه که پروردگار تو از بنی آدم از پشت آنان فرزندانشان را اخذ فرمود و آنان را بر خودشان گواه گرفت (که) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری گواهی دادیم تا که در روز قیامت نگوئید ما از این (امر) بی خبر بودیم.

بر اساس این آیه شریفه ، انسان از چنان کرامتی برخوردار است که خداوند بزرگ، او را به عنوان حامل میثاق الهی قلمداد می کند و عهد و پیمان خود را با او متذکر می شود.

مقام پنجم: انسان، رهنوردی تا سر منزل لقاء الله

در این باره نیز ، در کلام وحی چنین می خوانیم:

"يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ". (سوره انشقاق، آیه 6).

یعنی: ای انسان، تو تلاشگری هستی بسوی پروردگارت؛ تلاشی که (در پایان آن) ملاقات کننده با وی خواهی بود.

روشن است که مقصود از لقاء الله در این آیه شریفه، رسیدن به مقام قرب الهی و بالاترین درجه کمال است.

مقام ششم: انسان، متعلم از خدا

خدای بزرگ در سوره رحمن ، چنین می گوید:

"الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ". (اول سوره الرحمن).

یعنی: (خداوند) رحمن، قرآن را آموخت، انسان را آفرید، بیان را به وی تعلیم داد.

در جای دیگر نیز ، چنین می فرماید:

"عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم". (سوره علق، آیه 5).

یعنی: (خدا) به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت.

مقام هفتم: انسان، موضوع تکریم الهی

در سوره اسری چنین می خوانیم:

"و لقد كَرَّمنا بنى آدم و حملناهم فى البرِّ و البحر و رزقناهم من الطَّيِّبات و فضلناهم على كثيرٍ ممَّن خلقنا تفضيلاً". (سوره اسری، آیه 70).

یعنی: و ما بنی آدم را اکرام کردیم ، و آنانرا در خشکی و دریا حمل نمودیم ، و از پاکیزه ها آنان را روزی دادیم ، و آنها را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری بخشیدیم.

مقام هشتم: انسان، جهان برتر

در بسیاری از دیوانهای اشعار ، ابیات ذیل را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده اند:

دوائك فيك و لا تبصر
و دائك عنك و لا تشعر
و انت الكتاب المبين الذی
باحرفه يظهر المضمّر
أتزعّم انك جرم صغير
و فيك انطوى العالم الاكبر

یعنی : دواء تو در تو است و نمی بینی. درد تو از تو است و نمی دانی. و تو آن کتاب آشکاری هستی که با حرفهای آن امور پنهان آشکار می گردد. آیا گمان برده ای که شیئی

کوچکی هستی؟ و حال آنکه در وجود تو جهانی بزرگتر پیچیده شده است".

احترام به حقوق مردم در اسلام

آئین مقدس اسلام، بیش از هر دین دیگری، مردم را به مراعات حقوق همه انسانها (اعمّ از مسلمانان و غیر مسلمانان) فرا می خواند.

امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر، به این اصل درخشان اسلامی اشاره می کند و چنین می فرماید:

"أَشْعُرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَعْتَمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحَ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا تَطِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ". (نهج البلاغه، نامه امام علی به مالک اشتر نخعی).

یعنی: دل خود را مالمال از مهر و محبت به مردم ساز. مبادا چونان حیوان درنده ای باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش.

در این سخن زیبا، امیر مؤمنان (ع)، همه مردم را دارای حق بر گردن حاکمان و فرمانروایان مسلمان می داند و به این نکته اشاره می فرماید که مردم اگر مسلمان باشند، حق هم کیشی بر گردن والیان مسلمان دارند، و اگر مسلمان نیستند، باز هم حق هم نوعی بر گردن آنان خواهند داشت، و مراعات هر دو حق، امری واجب است.

بنا بر این، رعایت حقوق همه انسانها لازم است.

تقویت معنویت و ارزشهای اخلاقی در اسلام

آرمان دیگری که عموم انسانهای آگاه را شیفته خود ساخته است، اهتمام به معنویت و تکامل ارزشهای اخلاقی است.

آدمی از طریق فطرت پاک انسانی خود به این امر پی می برد که همانگونه که دارای جنبه مادی و جسمانی است و از این نظر به غذای جسمانی نیاز دارد، همینطور دارای بعدی معنوی و روحانی است که او را با عالم معنویت و ارزشهای اخلاقی پیوند می دهد و به تقویت معنوی نیازمند می سازد.

دکتر ویلیام جیمز، دانشمند معروف آمریکا و صاحب کتاب دین و روان می گوید: پس از چهل سال روانکاوی و تحقیق بر روی ابعاد وجودی انسان، به این حقیقت پی بردم که همانگونه که در وجود آدمی، ابعاد مادی و جسمانی وجود دارد که او را با جهان مادی پیوند می دهد؛ همانطور در وجود او ابعاد ماوراء مادی وجود دارد که او را با عالم ماوراء ماده مرتبط می سازد.

بنا بر این، انسانهای فرهیخته، هرگز با برآورده شدن نیازهای جسمانی به تنهایی اشباع نمی شوند، و بدون رسیدن به معنویت و اخلاق، احساس کمبود می نمایند.

دین مبین اسلام، برای تامین این بُعد تکاملی بزرگ انسانها، برنامه های مفصلی را تحت عنوان "عرفان" و "اخلاق اسلامی" تدوین و عرضه نموده است، که به خوبی پاسخگوی نیاز بشر در این زمینه می باشد.

علاوه بر این برنامه های تخصصی مدون که به عنوان عرفان اسلامی ارائه شده است، دین ما از همه پیروان خود می خواهد تا هر روز، پیوند خود را از طریق نمازهای پنجگانه، با عالم ملکوت

و جهان معنویت برقرار سازند و با دیگر عبادات فردی و اجتماعی مانند روزه، اعتکاف، و حج، بر کمالات روحی و اخلاقی خود بیفزایند.

اهتمام به سعادت انسان در دنیا و آخرت

معیار دیگری که برای تشخیص دین برتر وجود دارد، جامعیت آن آئین در تامین نیاز انسانها در هر دو بُعد مادی و معنوی، یا به عبارت دیگر، دنیوی و اخروی می باشد، تا آدمی بتواند در پرتو آن دین، هم سعادت خود را در این دنیا رقم بزند، و هم در عالم آخرت و جهان ابدی سرفراز و سعادتمند باشد.

دین حیاتبخش اسلام، به صورت بسیار دقیق و زیبایی، این دو بعد حیاتی بشر را در نظر گرفته است و در برنامه های مدوّن خود، اهتمام به امر دنیا و آخرت را در کنار هم، توصیه می نماید.

سالک طریق حقیقت نمی تواند به بهانه بدست آوردن سعادت اخروی، زندگانی دنیوی و کار و تلاش و رسیدگی به امور معاش خانواده خود را تعطیل کند.

همچنانکه به بهانه ضرورت های زندگی دنیا، نمی توان عبادت خدا و کمک به خلق خدا و برنامه خودسازی معنوی را رها سازد.

روایت زیبایی از پیشوایان معصوم مانند امام صادق، امام کاظم و دیگر امامان (علیهم السلام) در این زمینه نقل شده است که از نظر شما می گذرانیم:

لیس منّا من ترک آخرته لدنياه، و لا دنياه لآخرته. (من لایحضره الفقیه، ج 3؛ و بحار الانوار، جلد 17).

یعنی: از ما نیست کسی که آخرت خود را به خاطر دنیایش رها سازد. همچنین از ما نیست کسی که دنیایش را به خاطر آخرتش ترک نماید.

برخلاف برخی از مکاتب و آئین ها که یا تنها برای حل مشکلات دنیوی مردم طرح و برنامه ارائه می دهند و یا خود را ضامن سعادت بشر در عالم پس از مرگ می دانند؛ شریعت اسلام، خوشبختی انسانها را در هردو بعد دنیا و آخرت مورد تاکید قرار می دهد و برای هر دو جنبه جسمی و روحی آنها دستور العمل دارد.

روایت ذیل از پیشوایان معصوم (علیهم السلام) از جمله امام حسن مجتبی (علیه السلام) رسیده است که دیدگاه اسلام را در این زمینه به روشنی تبیین می نماید:

"اعمل لدنیاک کأنک تعیش أبدا؛ و اعمل لآخرتک کأنک تموت غدا".
(کتاب من لایحضره الفقیه، جلد 4؛ و بحار الانوار، ج 44).

"برای دنیایت چنان تلاش کن، مثل اینکه برای همیشه زنده خواهی ماند؛ و برای آخرت خود نیز چنان کار کن؛ مانند اینکه فردا از جهان رخت خواهی بست."

بر اساس آنچه بیان شد، دین مبین اسلام، پاسخگوی همه آرمانهای بلند فطری انسانهاست و همه آرزوهای دیرینه آدمی را برآورده می سازد.

جهانبینی اسلامی

جهانبینی در هر آئینی، نظام جامع و اصول کلی آن آئین را تبیین می نماید. مباحث اصولی که در جهانبینی هر مکتبی مطرح می شود، پاسخگوی پرسش های اساسی انسان ها پیرامون آن مکتب می باشد. جهانبینی در حقیقت، زیربنای یک دین یا یک مکتب فکری را تشکیل می دهد.

پرسشی که در اینجا پیش می آید این است که اصول اساسی جهانبینی اسلامی چیست؛ و این اصول، نظام هستی را با همه ابعادش، چگونه تبیین می کند؟

مهمترین پرسش های آدمی در باره نظام آفرینش، عبارتند از:

- آیا هستی، منحصر به عالم مادّی و فیزیکی است، یا اینکه جهان مادّی، بخشی از هستی است، و بخش دیگر آن را جهان متافیزیک و مجرد تشکیل می دهد؟
- آیا عالم وجود، قائم به ذات است یا اینکه آفریننده ای دارد؟
- اگر جهان دارای آفریننده است، مبدأ پیدایش آن چیست؟
- در صورت اثبات آفریدگار، آیا او دارای چه صفات و ویژگیهایی می باشد؟
- راه سعادت انسان در عالم هستی کدام است؛ و آیا علم و عقل برای هدایت انسان در این جهان، کافی است یا اینکه

بشر به راهی تعریف شده از سوی آفریدگار برای هدایت و
تامین سعادت خود، نیازمند است؟

• در صورت نیاز انسان به طریق الهی، راهنمایان الهی بشر چه
کسانی هستند و چه خصوصیت و شخصیتی دارند؟

• هدف از آفرینش انسان چیست؟

• آیا انسان، عبارت است از همین بدن جسمانی، یا اینکه
حقیقت آدمی را روح و جان مجرد او تشکیل می دهد؟

• در صورت اثبات وجود روح مجرد، آیا جان انسان پس از مرگ
بدن، همچنان باقی خواهد ماند یا برای همیشه نابود خواهد
گردید؟

• چه سرنوشتی برای انسانها پس از مرگ آنان، وجود خواهد
داشت؟

این پرسشها و دیگر سؤالاها از این دست، همواره ذهن آدمیان را
به خود مشغول کرده است و به صورتهای مختلف مطرح گردیده
است.

جلال الدین مولوی، برخی از این پرسشها را در ابیات زیر، به
نظم درآورده است:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود
به کجا میروم آخر نمایمی وطنم
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم
کیست آن گوش که او می شنود آوازم
یا کدام است سخن می نهد اندر دهنم
کیست در دیده که از دیده برون می نگرد
یا چه جان است نگویی که منش پیرهنم
تا به تحقیق مرا منزل و ره نمایمی
یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم

این پرسش ها را در جهان بینی، می توان به سه بخش اساسی
به شرح زیر، دسته بندی نمود:

- مباحث هستی شناسی.
- مباحث راه شناسی.
- مباحث انسان شناسی.

"هستی شناسی" شامل مجموعه ای از مباحث عقلی پیرامون
جهان هستی و مبدأ آفرینش عالم می گردد.

"راه شناسی" شامل مباحثی پیرامون طریق سعادت انسان و
راه رسیدن به کمال که همان آئین الهی است می گردد ، که از
طریق وحی و نبوت به انسان ها ارائه شده است.

"انسان شناسی" ، مباحث شناخت حقیقت انسان و جوهره وجودی او که روح مجرد است و پس از مرگ نیز باقی می ماند را در بر می گیرد.

اینک به شرح دیدگاه اسلام، پیرامون این اصول اساسی جهانبینی می پردازیم.

پیش از آغاز بحث در این زمینه، شایسته است به این نکته اشاره کنیم که فهم صحیح اصول جهانبینی، مبتنی بر بحث معرفت شناسی است. بر این اساس، شایسته است قبل از آغاز بحث پیرامون اصول جهانبینی اسلامی، به مبحث مهم و ارزشمند "شناخت" با رعایت اختصار پردازیم، تا با نوع استدلال در زمینه اصول بنیادین معارف اسلامی آشنا شویم

شناخت و اقسام آن

ادراک آدمی به طور کلی بر دو بخش تقسیم می گردد :

1. تصوّر

2. تصدیق

تصوّر، به آن ادراکی گفته می شود که خالی از حکم است. مانند تصوّر کردن نور یا صوت.

تصدیق، ادراک توأم با حکم است. مانند تصدیق این امر که نور، از فتون ها تشکیل شده است و یا اینکه سرعت صوت از سرعت نور ، کمتر است.

از منظری دیگر، معرفت و شناخت آدمی ، بر چند قسم تقسیم می شود که مهمترین آنها را یادآور می شویم :

1- شناخت حسّی و تجربی

سرچشمه این شناخت ، حسّ و تجربه است ، مانند شناخت موضوعات علوم طبیعی چون علم فیزیک ، شیمی ، پزشکی و امثال آنها. البتّه نیروی عقل نیز در جهت تجرید و تعمیم داده های حسّی و تجربی یادشده ، نقش خود را ایفاء می کند.

2- شناخت عقلی

منبع اساسی این شناخت ، به طور کلی ، عقل و خرد آدمی است که مفاهیم عقلی و انتزاعی را (که در اصطلاح فلسفه، معقولات ثانیه نامیده می شوند) درک می کند و مورد تحلیل قرار می دهد و حکم عقلی مناسب با آن ها را صادر می نماید؛ مانند مباحث علم منطق ، فلسفه و ریاضیات.

شناخت ما در زمینه اصول و مبانی جهان بینی، از این نوع (یعنی شناخت عقلی) می باشد.

البتّه ممکن است برخی داده های حسّی و تجربی نیز ، منشأ انتزاع مفاهیم کلّی در این نوع از معرفت باشد و یا در تبیین موضوعات مورد بحث، مساعدت نماید.

3- شناخت شهودی

شناخت شهودی ، به صورت مباشر و بدون واسطه ، به ذات امر مورد شناخت تعلق می گیرد. مانند معرفت انسان به خودش. این شناخت را "معرفت حضوری" نیز می نامند. در مقابل آن، "معرفت حصولی" که حصول صورت شیء در ذهن است، قرار دارد.

دانش "عرفان" و مباحث ذوقی، عمدتاً بر اساس این نوع شناخت، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

هستی شناسی از دیدگاه اسلام

هستی شناسی، یکی از محورهای اساسی را در فلسفه اسلامی تشکیل می دهد. همانطور که قبلا یادآور شدیم، مهمترین پرسش هایی که در زمینه هستی شناسی مطرح می گردد، بدین شرح است:

- آیا هستی، منحصر به عالم مادّی و فیزیکی است، یا اینکه جهان مادّی، بخشی از هستی است، و بخش دیگر آن را جهان متافیزیک و عالم مجردات تشکیل می دهد؟

- آیا عالم وجود، ازلی و قائم به ذات است یا اینکه آفریننده ای دارد؟

- اگر جهان دارای آفریننده است، مبدأ پیدایش آن چیست؟

- در صورت اثبات آفریدگار، آیا او دارای چه صفات و ویژگیهایی می باشد؟

اگر بخواهیم این مفاهیم فلسفی را در قالب اصطلاحات علم کلام اسلامی قرار دهیم، مباحثی را که در پیش داریم، باید به شرح ذیل مطرح نماییم:

1. مبحث جوهر هستی و گستره عالم.

2. مبحث وجود آفریدگار.

3. مبحث توحید و یگانگی آفریدگار.

بنا بر این، در این فصل از کتاب، به شرح این اصول اساسی در زمینه هستی‌شناسی می‌پردازیم.

مبحث اول - جوهر هستی، و گستره عالم

از جمله پرسش‌هایی که از دیرزمان در ذهن افراد بشر مطرح بوده این است که:

- آیا هستی، منحصر به همین عالم مادی است، یا آنکه مراتب دیگری از هستی هم وجود دارد؟

- و آیا این جهان مادی، موجودی ازلی است که همیشه بوده است، یا اینکه مسبوق به عدم می‌باشد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، دو دیدگاه، مطرح گردیده است:

1. دیدگاه ماتریالیسم و مکاتب ماده‌گرایی.

2. دیدگاه متافیزیک و مکاتب الهی.

پیروان نظریه نخست بر آنند که هستی منحصر به ماده و مادیات است و غیر از آن وجود ندارد. همچنین، ماده تشکیل‌دهنده جهان مادی همیشه وجود داشته است و نقطه آغازی ندارد.

اما پیروان نظریه دوم بر آنند که جهان طبیعی و مادی، بخشی از هستی است، و حقایق دیگری که خواص ماده و مادیات را ندارند، نیز، وجود دارند که گرچه با حواس ظاهری احساس نمی‌شوند، ولی وجود آنها با نیروی عقل و خرد، و در پرتو دانش‌هایی مانند فلسفه و عرفان، به اثبات می‌رسد. همچنین، عالم ماده نیز، مخلوق و آفریده است و نمی‌تواند ازلی و بدون آغاز باشد.

پیروان مکتب رهایی بخش اسلام، با استناد به ادله عقلی و فلسفی، وجود مبدأ نخست آفرینش را که مافوق ماده و مادّیات است، در باب خداشناسی به اثبات می‌رسانند. همچنین در باب معاد و جاودانگی انسان، وجود روح و ادراک مجرد انسانی را که منزّه از خواص و آثار ماده و مادّیات است، تبیین می‌نمایند؛ و بدین وسیله، وجود مراتبی دیگر از هستی را روشن می‌سازند.

نمونه‌هایی از دلایل اثبات این حقایق، در مبحث وجود آفریدگار، و مبحث معاد و رستاخیز، بیان می‌گردد.

اما در برابر برخی از پیروان مکتب مادّیگری که می‌گویند: جهان از ماده تشکیل شده است، و ماده امری ازلی است و همیشه بوده است و نقطه آغاز ندارد؛ پاسخ ذیل بدین شرح، بیان می‌گردد:

بعضی از دانشمندان قرن نوزدهم میلادی مانند "لاووازیه" چنین می‌پنداشتند که جهان از ماده تشکیل شده و ماده، امری ثابت و ازلی، و بی‌نیاز از آفریدگار و غیر قابل فنا و نابودی است. این نظریه را قانون "بقاء ماده" (Conservation of Matter) می‌نامیدند.

اما دانشمندان بزرگ قرن بیستم مانند "آلبرت اینشتاین" بطلان آن نظریه را در پرتو نظریه "نسبیت" و "انفجار بزرگ"، به اثبات رساندند و روشن ساختند که جهان با همه ماده و هیأتش، یک امر ازلی و بدون آغاز نیست، بلکه از زمان انفجار بزرگ (Big Bang) که بیش از سیزده میلیارد سال پیش رخ داده، به وجود آمده است.

مبحث دوم - اثبات وجود آفریدگار

روش‌های متعددی برای اثبات وجود خدا در علم کلام بیان شده است و ما در این نوشتار، به منظور رعایت اختصار، به سه نمونه از آنها که در کتاب اصول دین آورده ایم، اشاره می‌کنیم:

الف - اثبات وجود خدا از طریق تفکر و اندیشه در عظمت آفرینش و جلوه های جمال و جلال عالم هستی، و نظم حاکم بر دستگاه خلقت.

ب - اقامه دلائل فلسفی که بر پایه قوانین عقلی استوار است.

ج - استدلال با مبانی علمی ریاضی.

روش اول

هر پدیده ای در جهان آفرینش ، از ذرات کوچک اتم تا کهکشانهای عظیم ، دارای نظم شگفت انگیز و ساختاری استوار است. انسجام دستگاه های خلقت و استحکام قوانین آن ، چنان است که هر اندازه بر وسعت معلومات بشر نسبت به عالم آفرینش افزوده گردد ، بهت و حیرت او در برابر شکوه جهان و دقت قوانین و مقررات حاکم بر آن نیز ، افزایش می یابد.

انسان آشنا به رمز و راز آفرینش و آگاه به نیروها و قوانینی که گردش اجزاء کوچک و بزرگ جهان بر آن استوار است ، به وجود آفریدگار دانا و گرداننده مدیر و مدبر عالم ، پی می برد و در برابر عظمت و قدرت و حکمت او سر تعظیم فرود می آورد.

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری

همه آفاق گلستان بینی

دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی
از مضیق جهات در گذری
وسعت ملک لامکان بینی

در اینجا تنها به چند نمونه از نظم بدیعی که در نظام هستی به چشم می خورد ، اشاره می کنیم :

یکی از دانشمندان علوم طبیعی می گوید : آنگاه که به ساختمان چشم نگاه می کنیم ، به خوبی در می یابیم که قوانین علمی مربوط به نور (مانند قانون انعکاس و انکسار نور و قانون مربوط به عدسی ها) در ساختار دستگاه بینایی به کار گرفته شده و مراعات گردیده است.

همچنین وقتی به دستگاه شنوایی می نگریم ، می بینیم که قوانین علمی مربوط به صوت (مانند قوانین امواج) در ساختار گوش، رعایت شده است. و این امر در باره سایر دستگاه های بدن ، بلکه همه موجودات عالم خلقت به خوبی رعایت شده است.

در پرتو تدبّر و تفکّر در نظم و انسجام اجزاء جهان و دقّت شگفت آور قوانین حاکم بر آفرینش ، به این حقیقت پی می بریم که دستگاه عظیم جهان ، دارای آفریدگاری دانا و توانا ، و پروردگاری مدیر و مدبّر است.

نمونه دیگری از انسجام و هماهنگی دستگاه های آفرینش را از نظر شما خواننده گرامی می گذرانیم :

می دانیم که انسانها و حیوانات به هنگام تنفس ، مقداری از هوا را که شامل عنصر اکسیژن می شود ، استنشاق می کنند و عنصر اکسیژن، در طی عمل احتراق ماده غذایی جذب شده در سلول های بدن، مصرف می شود و به هنگام بازدم ، به جای آن ، مقداری گاز سمّی به نام "دی اکسید کربن" به هوا باز می گردد.

بنا بر این در هر لحظه ، مقداری از عنصر حیاتی اکسیژن هوا به مصرف می رسد ، و گاز سمّی دی اکسید کربن جایگزین آن می گردد.

بر این اساس ، می بایست اکسیژن موجود در هوا که کمّیت آن محدود است ، از مدّت‌ها پیش نابود می شد و در نتیجه ، همه انسانها و حیوانات که وجود آنها در گرو این عنصر حیاتبخش است ، از میان می رفتند. در حالی که چنین اتفاقی نیفتاده است. چه عاملی باعث گردید تا این حادثه سهمگین اتفاق نیفتد و عنصر مذکور همچنان در جوّ زمین باقی بماند؟

هر انسان خردمندی می داند که حلّ این مشکل پیچیده ، تنها از کسی ساخته است که در پرتو علم و آگاهی به قوانین دقیق آفرینش، توانایی ایجاد راه حل مناسب برای آن را داشته باشد.

بنیانگذار جهان و مهندس آفرینش ، با علم به این حقیقت ، خلقت گیاهان و درختان را چنان طراحی و اجرا فرمود که با روشی محیر ، آن معما پیچیده را حل کند. زیرا درختان و گیاهان ، پس از جذب هوا که شامل دی اکسید کربن می باشد ، عنصر کربن آن را در بدنه و ساقه خود ذخیر می کنند و اکسیژن آن را رها می سازند و دوباره به جوّ زمین باز می گردانند. و بدین طریق ، کمبودی که در اثر

مصرف اکسیژن توسط انسانها و حیوانات به وجود آمده بود ، جبران می شود.

آنچه بیان شد ، مشتی بود از خروار ، و نمونه ای از میلیاردها پدیده که بر وجود کردگاری دانا ، توانا و آگاه به قوانین آفرینش دلالت دارند.

روش دوم

راه دیگر اثبات وجود خدا ، اقامه دلائل فلسفی و استدلال عقلی است که به تمهید مقدمات تخصصی نیازمند است. از آنجا که بیان همه دلائل فلسفی و شرح مقدمات فنی آن خارج از حوصله این نوشتار فشرده است ، بنا بر این به عنوان مثال، یک نمونه ساده از استدلال فلسفی که مقدمات تخصصی زیادی را نمی طلبد ، از نظر شما می گذرانیم:

برهان وجوب و امکان

موجود - بر اساس حکم عقل - یا وجودش از خود اوست که در اصطلاح علم کلام و فلسفه ، "واجب الوجود" نامیده می شود ؛ و یا اینکه وجود او از غیر اوست که "ممکن الوجود" نامگذاری شده است.

بر این اساس ، "ممکن الوجود" همواره معلول است و برای اینکه تحقق یابد ، احتیاج به علت دارد ؛ بر خلاف "واجب الوجود" که قائم به ذات خود است و احتیاجی به غیر ندارد.

از سوی دیگر ، عقل انسان حکم می کند به اینکه امکان ندارد که همه موجودات ، ممکن الوجود باشند و واجب الوجودی نباشد. زیرا همه موجودات ممکن الوجود ، محتاج به علت هستند و مجموعه

ممکنات نیز، از این قانون مستثنی نیست. بنا بر این ، سلسله ممکن الوجودها به موجودی واجب الوجود که وجودش از خودش باشد و نیازمند به غیر خود نباشد ، منتهی می شود ، و بدون آن علّت اولی ، سلسله ممکنات ، هرگز تحقق نمی یابد.

با این بیان ، وجود "واجب الوجود" که هستی او از خودش می باشد و سرچشمه هستی بخش همه موجودات ممکن الوجود است ، به اثبات می رسد. این مبدأ نخستین آفرینش و علّة العلل خلقت ، همان آفریدگار جهان است.

روش سوم

همه دانشمندان علوم طبیعی مانند فیزیک ، شیمی ، بیولوژی و علم نجوم ، بر این امر اتفاق نظر دارند که جهان دارای نظامی متقن و منسجم و نظم بدیع و شگفت آور است. این نظم و ترتیب دقیق در همه پدیده های بی شمار جهان از اتم گرفته تا مجموعه های عظیم فلکی به چشم می خورد.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که این نظم بهت آور در هر یک از پدیده های جهان و نیروهای عالم و روابط آنها با یکدیگر از کجا آمده است؟

در پاسخ به این سؤال ، دو نوع جواب وجود دارد :

پاسخ اول این است که نظم و ترتیب مذکور در همه دستگاه های عالم و نیروهای آن و روابط میان آن ها ، امری تصادفی و بی دلیل است.

پاسخ دوم این است که این نظام بدیع و ترتیب شگفت آور ، به فرمان آفریدگاری دانا و نظم دهنده ای مدبر و توانا به وجود آمده است.

دانشمندان علم ریاضیات مانند "دی مواور" (De Moivre) با استدلال علمی خود ، بطلان نظریه تصادفی بودن نظم و انسجام اجزاء بیشمار جهان هستی را به اثبات رسانده اند و این حقیقت را تبیین کرده اند که امکان ندارد این همه نظم و ترتیب ، از باب تصادف و به صورت خود به خود تحقق یافته باشد.

این دانشمند ریاضی ، دیدگاه خویش را با یک مثال ساده ریاضی به شرح ذیل بیان کرده است: *

"اگر ما ده عدد سگّه فلزی از یک جنس و با یک اندازه و هم شکل و هم وزن را از عدد یک تا ده به ترتیب شماره گذاری کنیم و در جعبه ای بیندازیم ، سپس بدون نگاه کردن به آنها بخواهیم آنها را به ترتیب از آن جعبه بیرون بیاوریم ، حساب احتمالات آن بدین شرح خواهد بود :

احتمال اینکه سگّه شماره 1 را به صورت تصادفی از صندوق بیرون آوریم ، یک به ده (یعنی یک دهم) است.

احتمال اینکه سگّه شماره 1 و شماره 2 را به ترتیب به صورت تصادفی از جعبه بیرون آوریم ، یک به صد (یعنی یک صدم) است.

احتمال اینکه سگّه های شماره 1 و 2 و 3 را به ترتیب و به صورت تصادفی از جعبه بیرون آوریم ، یک هزارم است.

* به نقل از کتاب "العلوم الطبيعية في القرآن"، نوشته دکتر یوسف مروّه.

احتمال اینکه همه آن سگّه ها یعنی از سگّه شماره 1 تا سگّه شماره 10 را به ترتیب ، به صورت تصادفی از جعبه بیرون بیاوریم ، یک به ده میلیارد است.

بر این اساس ، اگر بدانیم که پدیده های منظم و منسجم در جهان از نظر تنوع و تعداد ، از حدّ و شمار بیرون هستند و نظم و ترتیب در هریک نسبت به دیگری متمایز است ، آنگاه به این حقیقت روشن پی می بریم که احتمال تصادفی بودن آفرینش عالم ، مساوی با صفر است.

بنا بر این ، تصادفی بودن خلقت ، از دیدگاه دانش و خرد ، مردود و غیر قابل پذیرش است. بدین سان ، پاسخ دوم ، مبنی بر اینکه "نظام بدیع و ترتیب شگفت آور جهان ، به فرمان آفریدگاری دانا و نظم دهنده ای مدبّر و توانا به وجود آمده است" ، به اثبات می رسد.

مبحث سوم: توحید و یگانگی آفریدگار

از دیدگاه دین مبین اسلام، آفریدگار جهان یگانه و یکتاست و هیچ شریک یا نظیری در آفرینش عالم ندارد. بنا بر این، تنها او شایسته پرستش و عبادت است.

در علم کلام اسلامی ، دلائل متعددی برای اثبات توحید و یگانگی خداوند بیان گردیده است و در اینجا به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم :

دلیل نخست

هنگامی که نظام آفرینش را مورد مطالعه قرار می دهیم ، جهان را مانند یک دستگاه منظم و منسجم می یابیم که بخش های گوناگون آن ، با نظمی دقیق و ترتیبی شگفت آور در گردشند و ستارگان و سیارات و

کهکشانشان ها در مدار خود در حرکتند. بدین سان ، در پرتو حکم عقل و خرد، از وجود انسجام اجزاء عالم و وحدت نظام آفرینش ، به وحدت آفریننده آن پی می بریم و در می یابیم که مهندس جهان هستی و مدبر امور آن ، خداوند واحد و یگانه است و خدای دیگری که در اداره امور عالم با او مغایر باشد وجود ندارد.

اینک ، با یک مثال ساده ، دلیل فوق را توضیح می دهیم :

هرگاه به یک تابلو هنری و زیبا را که تصویر پرنده ای را - مثلاً - نشان می دهد بنگریم ، که رنگها و سایه ها و اندازه های آن با دقت و انسجام و نظم خاصی انتخاب شده و بدین سان ، هیأتی شکیل و هماهنگ را از آن پرنده به تصویر کشیده است ، به خوبی در می یابیم که یک نقاش هنرمند آن را آفریده است. زیرا اگر چند نقاش در کار بودند و یکی از آنها سر آن مرغ و دیگری بالهای آن و سومی پاهای آن را می کشید ، آن تصویر به کاریکاتور بیشتر شبیه بود تا یک تابلو زیبا و چشم نواز هنری.

در تکمیل ای دلیل ، این نکته را نیز اضافه می کنیم که : اگر خداوند دیگری غیر از آفریدگار جهان وجود داشته باشد ، از دو حال خارج نیست : یا اینکه آفریدگار نخست ، به آفریدگار دوم احتیاجی نداشته و ندارد ، و یا اینکه محتاج او می باشد.

در صورت اول ، لازم می آید که وجود خدای دوم ، امری عبث و بیهوده باشد. و در صورت دوم ، لازم می آید که خداوند به غیر خودش محتاج و نیازمند باشد. و هر دو لازمه مذکور (یعنی عبث بودن وجود او و محتاج بودن به غیر خود) در حق خداوند واجب الوجود که منشأ همه کمالات و آفریننده دستگاه عظیم جهان و گرداننده حکیم و دانای امور عالم است، محال و غیر قابل قبول می باشد.

دلیل دوم

دلیل دیگر بر وحدانیت خداوند این است که اگر خدای دیگری غیر از پروردگار جهان وجود داشت ، حتما پیامبران خود را می فرستاد و کتاب آسمانی خویش را نیز نازل می کرد. در حالی که همه پیامبرانی که

شریعتی آسمانی به بشریت عرضه کرده اند ، خود را پیام آوران خداوند یگانه دانسته اند که آفریننده جهان است.

پس از بیان دلائل توحید و یگانگی خداوند ، به منظور توضیح بیشتر در زمینه ابعاد توحید و معیارهای یگانه پرستی که محل بحث و مناقشه میان برخی از مذاهب اسلامی است ، به شرح اقسام توحید از دیدگاه مکتب ما در برابر دیگران می پردازیم.

معیارهای توحید

مهمترین مسأله، در مباحث مربوط به توحید و شرك، شناخت معیار آن دو می باشد و تا این مسأله، به صورت کلیدی حل نشود، بخشی از مسائلی که جنبه روبنایی دارد، حل نخواهد شد. از این جهت مسأله توحید و شرك را در ابعاد مختلف، اما به صورت فشرده، مطرح می کنیم:

1 - توحید در ذات

توحید در ذات، به دو صورت، مطرح می شود:

الف - خدا (و به تعبیر دانشمندان علم کلام: «واجب الوجود») یکی است و نظیر و مثلی ندارد، این همان توحیدی است که خداوند از آن در قرآن مجید به صورت های گوناگون یاد می کند و می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». سوره شوری: آیه 11

- هیچ چیز، نظیر و مثل او نیست.

و در جای دیگر می فرماید:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدًا». سوره اخلاص: آیه 4

- هیچ همتا و مانندی برای او نیست.

البته گاهی این نوع از توحید، به صورت عوامانه، به گونه ای دیگر تفسیر می شود که رنگ توحید عددی به خود می گیرد و آن این که: خدا یکی است، دو تا نیست.

ناگفته پیداست که این نوع از توحید (عددی) شایسته مقام الهی نیست.

ب : ذات خدا بسیط است نه مرکب؛ زیرا ترکیب يك موجود از اجزای ذهنی یا خارجی، نشانه نیاز او به اجزای خود می باشد و «نیاز» نشانه «امکان» است و امکان ملازم با احتیاج به علت، و همگی با مقام واجب الوجود، ناسازگار است.

2 - توحید در خالقیت

توحید در خالقیت از مراتب توحید است که مورد پذیرش عقل و نقل می باشد.

از نظر عقل، ما سوی الله يك نظام امکانی است که فاقد هر نوع کمال و جمال است و هر چیز هر چه دارد، از سرچشمه فیض غنی بالذات گرفته است. پس آنچه در جهان از جلوه های کمال و جمال دیده می شود، همگی از آن او است.

و اما از نظر قرآن آیات فراوانی بر توحید در خالقیت، تصریح می نماید که به عنوان نمونه، به یکی از آنها اشاره می کنیم:

«قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». سوره رعد: آیه 16

- بگو: خدا آفریننده همه چیز و یگانه و غالب است.

بنابراین، توحید در خالقیت به صورت کلی نمی تواند در میان الهیون مورد اختلاف باشد. چیزی که هست، توحید در آفرینش دو تفسیر دارد که ما هر دو را یادآور می شویم:

الف: هر نوع نظام علّی و معلولی و روابط سببی و مسببی که در میان موجودات وجود دارد، همگی به علّة العلل و مسبب الأسباب منتهی می شود و در حقیقت، خالق مستقل و اصیل، خدا است و تأثیر غیر خدا در معلول های خود، به صورت تبعی و اذن و مشیت او است .

در این نظریه به نظام علّت و معلول در جهان، که علم بشر نیز از آن پرده برداشته است، اعتراف می شود. ولی در عین حال مجموع نظام به گونه ای متعلّق به خدا است و او است که این نظام را پدید آورده و به اسباب، سببیت و به علّت ها، علیّت و به مؤثرها تأثیر بخشیده است.

ب: در جهان، تنها يك خالق وجود دارد و آن خدا است و در نظام هستی، هیچ نوع تأثیر و تأثری، میان اشیا وجود ندارد و خدا، خالق بلاواسطه تمام پدیده های طبیعی است و حتی قدرت بشر، در فعل او نیز، تأثیری ندارد.

بنابراین، در جهان يك علّت بیش نداریم و او جانشین تمام آنچه که علم، به عنوان علل طبیعی معرفی می کند، می باشد.

البته چنین تفسیری برای توحید در خالقیت، مورد عنایت گروهی از دانشمندان اشاعره می باشد ولی برخی از شخصیت های آنان؛ مانند امام الحرمین و در این اواخر، شیخ محمد عبده در رساله توحید، به انکار این تفسیر برخاسته اند و تفسیر نخست را برگزیده اند.

3 - توحید در تدبیر

از آنجا که آفرینش مخصوص خدا است، تدبیر نظام هستی نیز از آن او می باشد و در جهان تنها يك مدبّر وجود دارد و همان دلیل عقلی که

توحید در خالقیت را تثبیت می کند، توحید در تدبیر را نیز به ثبوت می رساند.

قرآن مجید نیز، در آیات متعددی، خداوند را تنها مدبّر جهان معرفی می نماید و می فرماید:

«قُلْ أَعْلَمُ إِلَهًا أَبْغَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ». سوره انعام: آیه 164

- بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او مدبّر همه چیز است.

البته همان دو تفسیری که درباره توحید در خالقیت بیان شد، در مورد توحید در تدبیر نیز مطرح می گردد و از نظر ما مقصود از توحید در تدبیر، انحصار تدبیر استقلالی به خدا است.

بر این اساس، این که در میان موجودات نظام هستی، نوعی تدبیرهای تبعی وجود دارد، همگی به اراده و مشیت خدا صورت می گیرد. قرآن کریم نیز، به این نوع مدبّرهای وابسته به حق، اشاره می کند و می فرماید:

«قَالَ الْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا». سوره نازعات: 5

- آنان که امور، نظام هستی را اداره می کنند.

4 - توحید در حاکمیت

توحید در حاکمیت بدان معنا است که حکومت به صورت يك حقّ ثابت از آن خدا است و تنها او حاکم بر افراد جامعه می باشد، چنان که قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». یوسف: 40

- حقّ حاکمیت، تنها از آن خدا است.

بنابراین، حکومت دیگران باید به مشیت او صورت پذیرد تا انسان‌های وارسته‌ای زمام امور جامعه را در دست بگیرند و مردم را به سرمنزل سعادت و کمال رهبری نمایند، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

«يا داوودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ». ص: 26

- ای داوود، ما تو را به عنوان نماینده خویش در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق حکم و فرمانروایی نما.

5 - توحید در طاعت

توحید در طاعت، به معنای آن است که مطاع بالذات و کسی که پیروی از او، اصالتاً لازم است، خداوند بزرگ می‌باشد.

بنابراین، لزوم اطاعت دیگران؛ مانند پیامبر، امام، فقیه، پدر و مادر همگی به فرمان و اراده او است.

6 - توحید در قانونگذاری و تشریح

توحید در تقنین بدان معنا است که حق قانونگذاری و تشریح، تنها از آن خدا است. بر این اساس، کتاب آسمانی ما، هرگونه حکمی را که از چهارچوب قانون الهی خارج باشد مایه کفر، فسق و ستم قلمداد می‌نماید، آنجا که می‌فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ».

- آنانکه براساس قوانین الهی حکم نمی‌کنند، کافرند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

- آنانکه براساس قوانین الهی، حکم نمی‌کنند، فاسقند.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

- آنانکه بر مبنای مقررات الهی حکم نمی نمایند، ستمگرانند.

7 - توحید در عبادت

مهمترین بحث پیرامون توحید در عبادت، تشخیص معنای «عبادت» است؛ زیرا همه مسلمانان در این مسأله، اتفاق نظر دارند که عبادت مخصوص خدا است و جز او را نمی توان پرستش نمود، چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». حمد: 4

- تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوئیم.

از آیات شریفه قرآن، چنین استفاده می شود که این مسأله، يك اصل مشترك در میان دعوت تمام پیامبران بوده است و همه سفیران الهی به منظور تبلیغ آن، برانگیخته شده اند. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ». نحل: 36

- میان هر امتی، پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از سرکشان و طغیانگران، دوری گزینید.

بنابراین، در این اصل مسلم که پرستش، مخصوص خدا است و جز او را نباید عبادت نمود، سخنی نیست و هیچ فردی را نمی توان موحد دانست مگر این که این اصل را بپذیرد.

راه شناسی از دیدگاه اسلام

دومین اصل از مبانی جهانبینی اسلامی، راه شناسی است. همچنانکه قبلا یادآور شدیم، در این مبحث باید به پرسش‌هایی اساسی مانند آنچه در زیر می‌آید پاسخ داده شود:

- راه سعادت انسان در عالم هستی کدام است؟
- آیا علم و عقل برای هدایت انسان در این جهان، کافی است یا اینکه بشر به راهی تعریف شده از سوی آفریدگار برای هدایت و تامین سعادت خود، نیازمند است؟
- در صورت نیاز انسان به طریق الهی، راهنمایان الهی بشر چه کسانی هستند و چه خصوصیت‌ها و شخصیتی دارند؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، نکات زیر را یادآور می‌شویم:

نکته اول: امکان ندارد آفریدگار حکیم و دانا و توانا انسان را بیافریند ولی برای هدایت و راهنمایی او به سرمنزل مقصود، اقدامی انجام ندهد و او را به حال خود بگذارد. برای توضیح این امر، مثالی را یادآور می‌شویم:

آیا معقول است که مسئول وزارت آموزش و پرورش، مدرسه‌ای را بنا کند و زمینه حضور دانش‌آموزان را در آن مدرسه فراهم سازد، ولی آموزگاران مجرب و برنامه‌ای مدون برای راهنمایی و آموزش دانش‌آموزان در نظر نگیرد و این امر را بر عهده خودشان بگذارد؟

بنا بر این، حکمت و علم خدا اقتضا می کند که بندگان را به حال خود رها نسازد و برای ارشاد آنان برنامه ای ارائه فرماید. این برنامه، همان دین یا شریعت است که توسط فرستادگان خاص او که پیامبرانند، در اختیار انسانها قرار می گیرد.

نکته دوم: در پاسخ به این پرسش که آیا علم و عقل انسان، برای هدایت او کافی نیست؟ و آیا با وجود این دو پدیده، نیازی به دین و شریعت الهی وجود دارد یا نه؟ پاسخ زیر را از نظر شما می گذرانیم:

امتیاز انسان از سایر موجودات به معرفت و شناخت او نسبت به حقایق است. بدین جهت ، حکماء و اندیشمندان ، ارزش بشر را در تفکر و اندیشه او دانسته و چنین گفته اند :

ای برادر تو همان اندیشه ای

مابقی تو استخوان و ریشه ای

گر بود اندیشه ات گل گلشنی

ور بود خاری تو هیمة گلخنی

اما انسان ، علیرغم پیشرفت های مهمی که در علم و دانش داشته است، نسبت به بسیار از مسائل حیاتی و قضایای سرنوشت ساز زندگی، از نا آگاهی خویش و عدم شناخت کافی رنج می برد.

به عنوان مثال ، با اینکه بشر قدمهای بلندی در مسیر شناخت جسم و جان خویش برداشته است ، ولی بدون استمداد از مکاتب آسمانی، نسبت به آغاز و انجام خویش ناآگاه است و نمی داند از کجا آمده و به کجا خواهد رفت و چرا به این سرای زودگذر آورده شده است.

همچنین ، با اینکه انسان توانسته است در پرتو دانش خود ، جریان آفرینش عالم جسمانی از زمان انفجار بزرگ (Big Bang) که به خلقت جهان مادی انجامید را تا کنون دنبال کند ، ولی نسبت به جریانات

قبل از آن لحظه نا آگاه است. او همچنین نمی داند پس از پایان حیات این عالم جسمانی چه اتفاقی خواهد افتاد.

بنا بر این ، انسان در بعد معرفت و شناخت ، ناقص است و بر این اساس، به منبعی بی پایان از علم و دانش که پاسخگوی پرسش های اساسی و سرنوشت ساز او پیرامون آغاز و فرجام جهان و راه سعادت او در این مرحله از حیات باشد، نیازمند است.

این منبع و سرچشمه نامتناهی ، همان شریعت الهی و آیین آسمانی است که انسانهای سرگشته و طوفان زده را به ساحل نجات می رساند و تشنگان حقیقت را به آب حیات رهنمون می گردد.

نکته سوم: از آنجا که پیامبران ، حاملان امانت الهی و حلقه وصل میان آسمان وحی و سرزمین بشریت هستند ، بنا براین باید دارای ویژگی های لازم و صفات خاصی باشند تا بتوانند به مسئولیت سنگینی که بر عهده دارند عمل کنند و رسالت بزرگی را که بر دوش گرفته اند، به سامان برسانند.

دانشمندان علم کلام اسلامی ، ویژگی های یاد شده را در کتابهای مفصل خود به رشته تحریر در آورده اند که بارز ترین آنها عبارتند از :

1. عصمت انبیاء
2. افضلیت انبیاء
3. کمال در آفرینش انبیاء
4. معجزه انبیاء

عصمت به معنای منزّه بودن از گناه و خطا است، و دلیل وجوب و ضرورت عصمت برای پیامبران اینست که پیامبر خدا ، برای هدایت بشر از طوفان گمراهی به ساحل هدایت و از مرداب گناه به بهشت طاعت الهی مبعوث می شود و در این مقام ، او الگو و نمونه برای پیروان خویش می باشد.

بنا بر این ، اگر آن پیامبر، خود در منجلاّب گناه فرو رود و مرتکب معصیت خدا شود ، پیروان آیین او که وی را اسوه خود در دین می پندارند ، چگونه می توانند به او اعتماد کنند. مقام چنین شخصی در صورت عدم عصمت و ارتکاب گناه ، از مرتبه رهبری روحانی و زعامت معنوی ، به حضيض سقوط در مرداب معصیت تنزل می یابد ، و این امر با حکمت ارسال پیامبران و هدف والای بعثت رسولان الهی برای هدایت بشر ، منافات دارد.

برهان عقلی دیگری که لزوم عصمت انبیاء خدا را به اثبات می رساند، اینست که اگر امکان ارتکاب خطا و گناه برای پیامبران وجود داشته باشد، هرکاری یا سخنی که از آنها صادر شود ، احتمال خطا بودن و ناروا بودن آن وجود دارد. بنا بر این، پیروی از وی در آن امور بر پیروانش واجب نمی باشد، و این امر نیز ، با فلسفه نبوت و حکمت بعثت پیامبران منافات دارد.

اما لزوم افضلیت انبیاء الهی به معنای احراز بالاترین سطح دانش الهی، تدبیر و مدیریت اجتماعی، شجاعت در اقدام، و مزین بودن به صفات زیبا و مکارم اخلاق است.

روشن است که قانون عقل نیز، لزوم این شرط را برای یک پیامبر الهی که می خواهد زمام اداره عادلانه و حکیمانه جامعه بشری را در دست گیرد، تایید می نماید. زیرا در صورتی که پیامبر از دیگر افراد زمان خود پست تر و پایین تر باشد، انتخاب او به عنوان رهبر جامعه از سوی خداوند، تقدیم و ترجیح مفضول بر افضل می باشد، و این امر از جانب خدای دانا و حکیم، به دلیل اینکه خلاف عقل است، محال می باشد.

اما لزوم کمال انبیاء در آفرینش به معنای توانایی کامل در اداره شئون جامعه، و مسئولیت پذیری در قبال مردم، و داشتن نیرومندی لازم در جهت فرماندهی در میدان مبارزه با ستمگران، و قدرت تطبیق شریعت در جوامع بشری است.

این قانون نیز، توسط عقل سلیم، مورد تایید قرار می گیرد. زیرا مسئولیت نبوت و رهبری الهی، امر خطیری است که هدایت و رهبری انسانهای روی

زمین را در هر دو بُعد دنیا و آخرت بر عهده دارد، و فردی که کمالات یادشده را نداشته باشد، نمی تواند مسئولیت چنین مقام شامخی را بر دوش بکشد.

اما معجزه که از ویژگی های پیامبران است ، عبارت است از کاری که افراد دیگر بشر نتوانند از عهده انجام آن بر آیند. بنا بر این ، معجزه ای که با ادّعای رسالت همراه باشد ، دلیل نبوّت و گواه درستی سخن پیامبر است.

زیرا هرگاه خداوند بزرگ ، شخصی را به عنوان پیامبر خویش منصوب فرماید، لازم است او را به مردم معرفی کند تا صحت رسالت او به اثبات برسد ، و این امر تنها از طریق اعطاء معجزه الهی که هیچ انسان عادی نتواند مثل آن را انجام دهد و تنها رسول خدا به اذن پروردگار از عهده انجام آن بر آید ، امکان پذیر می باشد.

نبوّت پیامبر گرامی اسلام

پس از تبیین مسائل کلی رسالت و صفات پیام آوران خدا که حاملان شریعت الهی هستند، شایسته است اشاره ای به یکی از دلایل رسالت پیامبر گرامی اسلام نیز داشته باشیم.

دلیل رسالت پیامبر بزرگ اسلام ، حضرت محمد ابن عبد الله (صلی الله علیه و آله) ، معجزات ایشان است که در رأس همه آنها ، معجزه جاودانی وی یعنی قرآن مجید قرار دارد.

از آنجا که رسالت آن حضرت ، جاودانی و بدون حدّ و مرز زمانی است ، بنا بر این ، معجزه ایشان نیز باید همیشگی و جاودانی باشد.

بدین جهت ، ما در اینجا بر روی این حقیقت که قرآن کریم ، معجزه جاویدان رسول گرامی اسلام است ، تاکید می ورزیم.

دانشمندان مسلمان برای اثبات این امر ، دلائل متعددی را در کتب اعتقادی و تفاسیر قرآن مجید بیان کرده اند که نمونه ای از آنها را یاد آور می شویم :

دلیل بارزی که بر این مدعا دلالت دارد ، تحدی و مبارزه طلبی علمی و فرهنگی قرآن مجید است ، که مخالفان را به آوردن کتابی مانند قرآن در فصاحت و بلاغت ، شیوایی و زیبایی ، متانت علمی و سلامت محتوا ، فرا خوانده و چنین فرموده است :

"قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا" (الاسراء ، 88).

یعنی : ای پیامبر ، بگو : اگر جن و انس دست به دست هم دهند تا مانند این قرآن بیاورند ، نخواهند توانست چنین کتابی ارائه دهند ؛ گرچه بعضی از آنان ، پشتیبان برخی دیگر باشند.

سپس قرآن ، از مخالفان می خواهد تا اگر می توانند ده سوره مانند آن عرضه کنند و در این زمینه چنین می گوید:

"أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (هود ، 13).

یعنی : آیا او را به افتراء متهم می کنند ، بگو : پس ده سوره مانند قرآن بیاورید و هرکه را می خواهید به غیر از خدا فرا خوانید ، اگر راستگویان هستید.

چون کافران و معاندان نتوانستند حتی ده سوره بیاورند ، قرآن کریم آنان را به آوردن یک سوره مانند آن فرا می خواند و چنین می فرماید :

"وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (البقرة 2: 23).

یعنی : اگر در آنچه بر بنده خود نازل کردیم شک دارید ، پس یک سوره مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا فرا خوانید ، اگر راستگویان هستید.

از آنجا که معارضان و مخالفان اسلام در طول تاریخ گذشته نتوانستند حتی یک سوره به زیبایی بیان و شیوایی کلام و درستی محتوا و صحت مبانی مانند قرآن مجید بیاورند ، برای ما روشن می گردد که آن کتاب مقدس معجزه الهی است که افراد بشر ، از مقابله با آن و آوردن کتاب سعادت بخشی مانند آن عاجز و ناتوانند.

در اینجا به این نکته اشاره می شود که دلایل انطباق قرآن مجید با علوم و دانشهای امروز بشر را، در کتاب "قرآن و علم" بیان کرده ایم و علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

رهبری الهی پس از رسول خدا (ص)

یکی از مباحث مهم در مکتب اسلام، بحث امامت و پیشوایی جامعه بعد از پیامبر گرامی اسلام (ص) می باشد که در طول تاریخ اسلام، مورد بحث بوده و هست.

پس از پیامبر گرامی، مهاجر و انصار به دو گروه تقسیم شدند:

1 - گروهی معتقد بودند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مسأله خلافت را نادیده نگرفته و جانشین خویش را تعیین فرموده است و او همان علی بن ابی طالب است؛ یعنی نخستین کسی که به وی ایمان آورد.

این جمعیت که متشکل از گروهی مهاجر و انصار بود و در رأس آنان، شخصیت‌های بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه، مانند سلمان، ابوذر، مقداد، خباب بن ارت و امثال آنان قرار داشتند، بر همین عقیده باقی ماندند و شیعه علی (علیه السلام) نام گرفتند.

البته این لقب را پیامبر گرامی، در حال حیات خود به پیروان امیر مؤمنان (ع) عطا فرموده است. آنجا که با اشاره به علی ابن ابی طالب می فرماید:

«والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

(جلال الدین سیوطی، از علماء اهل سنت، این حدیث را در کتاب الدر المنثور، ج 6، در تفسیر آیه هفتم از سوره بینه "انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة" آورده است).

یعنی : سوگند به آن که جان من در دست او است، او (علی) و شیعیان (پیروان) وی در روز رستاخیز، رستگارانند.

بنابراین شیعه، عبارت است از گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به خاطر اعتقاد به لزوم نصّ شرعی برای تعیین مقام ولایت، بدین نام معروف گردیده اند و این جمعیت تاکنون نیز بر خط ولایت و پیروی از اهل بیت پیامبر باقی مانده اند.

برای شناخت گسترده تر تاریخ شیعه ، به کتابهای «اصل الشیعه و اصولها»، «المراجعات» و «اعیان الشیعه» مراجعه فرمایید.

2 - گروه دیگر بر آن بودند که مقام خلافت، مقامی است انتخابی، از این رو با ابوبکر بیعت نمودند و بعدها به «اهل سنت» یا تسنن، ملقب گردیدند.

بر این اساس ، معلوم گردید که این دو طایفه اسلامی، با وجود مشترکات بسیار در اصول، پیرامون مسأله خلافت و جانشینی پیامبر (ص) اختلاف نظر دارند ، و هسته های نخستین هر دو گروه را همان مهاجر و انصار تشکیل می دادند.

ویژگی های امام و جانشین پیامبر

از دیدگاه شیعیان ، امام و جانشین پیامبر (ص) باید دارای ویژگی های ذیل باشد :

- مقام عصمت
- مقام افضلیت
- تعیین او با نصّ سخن رسول خدا (ص).

دلایل لزوم عصمت و افضلیت امام ، همان دلایلی است که در همین فصل، برای عصمت و افضلیت پیامبران بیان گردید.

اما ضرورت وجود نصّ سخن پیامبر (ص) در تعیین امام و جانشین خویش ، به خاطر این است که مقام عصمت که از شرایط امامت می باشد، امری

است که غیر از خدا و رسول او، کسی دیگر نمی تواند به وجود آن در شخصی پی ببرد.

بر این اساس ، شیعیان جهان ، به امامت و خلافت امامان دوازده گانه ، که شرایط یاد شده برای آنان احراز گردیده است، اعتقاد دارند.

به منظور اثبات امامت پیشوایان بزرگ و جانشینان گرامی رسول خدا (ص)، مراتب ذیل را یاد آور می شویم :

آیا رسول خدا به امام و پیشوای پس از خود تصریح کرده است؟

همانطور که یادآور شدیم، شیعیان بر لزوم نصّ سخن پیامبر (ص) برای اثبات مقام خلافت اعتقاد راسخ دارند. تاریخ زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر این اصل گواهی می دهد، زیرا ایشان در موارد متعددی علی(علیه السلام) را به عنوان خلیفه خویش، تعیین نموده اند که اکنون ما تنها سه مورد از آن را می آوریم:

1 - در آغاز بعثت؛ آنگاه که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشانش را به مقتضای آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعرا: 214) به آیین توحید دعوت کند، خطاب به آن جمع فرمود: «هرکس مرا در این راه یاری کند، او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود.»

تعبیر آن حضرت چنین بود:

«فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي فِي هَذَا أَمْرٍ عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ أَحْيَىٰ وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي وَ وَصِيِّي فَيَكُم.»

- کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، علی(علیه السلام)فرزند ابوطالب بود. در این هنگام، رسول خدا رو به خویشاوندان خود کرده، فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكْم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ». (تاریخ طبری، ج 2، ص 62 - 63. و تاریخ کامل، ج 2، ص 40 - 41. و مسند احمد، ج 1، ص 111 و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 13، ص 212 - 210).

یعنی : این (علی)، برادر، وصی و جانشین من است در میان شما، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید.

2 - در غزوه تبوك; پیامبر(صلی الله علیه وآله) به علی(ع) فرمود:

«أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبیّ بعدی». (سیره ابن هشام، ج 2، ص 520. و «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم در مصر، باب 9، فصل 2، ص 121).

یعنی : آیا خشنود نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست.

یعنی همانگونه که هارون وصی و جانشین بلافضل حضرت موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من هستی.

3 - در سال دهم هجرت; رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به هنگام بازگشت از حجة الوداع، در سرزمینی به نام «غدیر خم» علی(علیه السلام) را در میان جمعیتی انبوه به عنوان ولی مسلمانان و مؤمنان معرفی کرد و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

- هرکس را تاکنون من سرپرست و صاحب اختیار بودم، از این پس، این علی مولی و سرپرست او است».

نکته مهم و قابل توجه این است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آغاز سخن فرمود: «ألسنتُ أولى لكم من أنفسكم؟» «آیا من بر شما، بیش از خود شما برتر نیستم؟» و مسلمانان همگی به تصدیق او برخاستند، بنابراین باید گفت که مراد آن حضرت از واژه «مولی» در این حدیث، همان مقام اولویت بر مؤمنان و سرپرستی و صاحب اختیاری تام بر آنان است و می توان نتیجه گرفت که حضرت، همان مقام اولویتی که خود داشت، برای علی(علیه السلام) نیز ثابت فرمود. و در همان روز بود که حسان بن ثابت جریان تاریخی «غدیر» را به نظم درآورد و اشعاری سرود که در ذیل می آوریم:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخمّ واسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نبیکم؟

فقالوا و لم یبدوا أهنأک التّعامیا

إلهکَ مولانا و أنت نبینا

و لم تلق منّا فی الولاية عاصیا

فقال له: قم یا علیّ فإنتی

رضیتک من بعدی إماماً و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

فکُونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا: اللّهم وال ولیّه

و کن للذی عادى علیّاً معادیا

(المناقب ، خوارزمی مالکی، ص 80 و تذکرة خواص الأمة ، سبط ابن جوزی حنفی ص 20 و کفاية الطالب، ص 17. نگارش گنجی شافعی و...).

حدیث غدیر، از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه، حدود سیصد و شصت دانشمند سنی نیز آن را نقل کرده اند که اسناد آنها به یکصد و ده تن صحابی می رسد و بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند.

ابوجعفر طبری، تاریخ نویس معروف مسلمان، اسناد و طریق این حدیث را در دو جلد بزرگ جمع آوری نموده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «الغدیر» مراجعه شود.

(همچنین می توانید به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقة» (ابن حجر)، طبع دوم - مصر، باب 9، فصل 2، صفحه 122 مراجعه فرمایید).

علاوه بر این روایات متواتر، آیات قرآن مجید نیز شاهی گویا بر این حقیقت است. در اینجا به عنوان مثال، به یک آیه شریفه اشاره می کنیم:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». (سوره مائده: 55).

یعنی: تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پای می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند.

روایات صحاح و مسانید اهل سنت نیز بر این امر تصریح نموده اند که آیه شریفه در حق علی(علیه السلام) آنگاه که در حال رکوع، انگشتر خود را به فقیر بخشید فرود آمده است.

مدارك نزول این آیه در مورد مذکور، بیش از آنست که در اینجا گردآوری شود. لکن از میان این مدارك انبوه، به برخی از آنها اشاره می نمایم:

1 - تفسیر طبری، ج 6، ص 186

2 - احکام القرآن (تفسیر جصاص)، ج 2، ص 542

3 - تفسیر بیضاوی، ج 1، ص 345

4 - الدر المنثور، ج 2، ص 293

هنگامی که این آیه درباره علی(علیه السلام) نازل گشت، حسان بن ثابت این واقعه را چنین به نظم درآورد:

فَأَنْتَ الَّذِي أُعْطِيتَ إِذْ أَنْتَ رَاكِعٌ

فَدَتِكَ نَفُوسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ

فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ

و بَيْنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ

- تو آن کسی هستی که در حال رکوع، بخشش نمودی، جانها فدای تو باد ای برترین رکوع کنندگان.

- پس خدا بهترین ولایت را درباره تو فرو فرستاد و آن را در احکام خلل ناپذیر شریعتها بیان فرمود.

امامان دوازده گانه

شیعیان بر آنند که علاوه بر تصریح بر امامت و رهبری علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، پیامبر گرامی اسلام (ص) در دوران حیات خود به این نکته تصریح فرموده اند که: پس از ایشان دوازده نفر به خلافت خواهند رسید که همگی از قریشند و عزت اسلام در سایه خلافت آنان خواهد بود.

جابر بن سمره می گوید:

«سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول لا يزال الاسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة ثم قال كلمة لم اسمعها فقلت لأبي ما قال؟ فقال: كلهم من قريش». (صحيح مسلم، ج 6، ص 2، ط مصر).

یعنی : از پیامبر (صلى الله عليه وآله) شنیدم که فرمود: اسلام به دوازده خلیفه و پیشوا عزیز خواهد بود ، سپس سخنی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ جواد داد که فرمود؟ همگی از قریش هستند.

در تاریخ اسلام دوازده خلیفه ای که حافظ و نگهبان عزت اسلام باشند، جز دوازده امامی که شیعه بدانها معتقد است، نمی توان یافت؛ زیرا دوازده خلیفه ای که پیامبر معرفی می کند، بلافاصله پس از آن حضرت به عنوان خلیفه ایشان معرفی گردیدند.

اکنون باید دید که این دوازده نفر کیستند؟ اگر از خلفای چهارگانه که در اصطلاح اهل تسنن، «خلفای راشدین» نام دارند بگذریم، دیگر خلفا مایه عزت اسلام نبودند. تاریخ زندگانی خلفای اموی و عباسی بر این مطلب گواهی می دهد. ولی دوازده امام شیعه که همگی در عصر خود مظهر تقوا و پرهیزکاری بودند. حافظان سنت رسول خدا و مورد توجه صحابه و تابعان و نسلهای بعدی شدند و مورخین به علم و وثاقت آنان بخوبی گواهی داده اند و... و این ائمه دوازده گانه عبارتند از:

- 1 - علی بن ابی طالب
- 2 - حسن بن علی (مجتبی)
- 3 - حسین بن علی
- 4 - علی بن الحسین (زین العابدین)
- 5 - محمد بن علی (باقر)

6 - جعفر بن محمد (صادق)

7 - موسی بن جعفر (کاظم)

8 - علی بن موسی (رضا)

9 - محمد بن علی (تقی)

10 - علی بن محمد (نقی)

11 - حسن بن علی (عسکری)

12 - امام مهدی (قائم)

درباره آشنایی با زندگانی این پیشوایان بزرگ، که اسامی آنها نیز در لسان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است، به این کتابها مراجعه فرمایید.

1 - تذكرة الخواص

2 - كفاية الأثر

3 - وفيات الأعيان

4 - اعيان الشيعة

یکی از دلایل عصمت امامان

دلایل متعددی برای اثبات عصمت امامان (علیهم السلام) بیان گردیده و ما از میان آنها تنها یکی را به عنوان نمونه، یادآور می شویم:

بنابر نقل دانشمندان شیعه و سنی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آخرین روزهای زندگانی خود فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ أَتَهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». (مستدرک حاکم، جزء سوم، ص 148. الصواعق المحرقة، باب 11، فصل اول، صفحه 149. قریب به این مضمون نیز در کتاب «کنز العمال»، جزء اول، باب الاعتصام بالکتاب و السنّه، ص 44 و در مسند احمد، جزء پنجم، صفحه 182 و 189 و غیر آنها آورده شده است).

یعنی: من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها بجای می گذارم؛ یکی «کتاب خدا» (قرآن) و دیگری «اهل بیت من» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز رستاخیز، در کنار حوض کوثر به من برسند.

در اینجا نکته ای است جالب و آن این که: بدون شك قرآن مجید، از هرگونه انحراف و اشتباهی در امان است و چگونه ممکن است که خطا به وحی الهی راه یابد، در حالی که فرستنده آن خدا و آورنده آن فرشته وحی و دریافت کننده آن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است؟ زیرا عصمت هر سه بسان آفتاب روشن است و مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را در مقام اخذ وحی و حفظ و تبلیغ آن، مصون از اشتباه می دانند و روشن است که هرگاه کتاب خدا از چنین عصمت راستین و استوار برخوردار باشد، اهل بیت رسول خدا نیز از هر لغزش و اشتباه مصون خواهند بود. چراکه در این حدیث، عترت پیامبر، در جهت ارشاد و رهبری امت، به عنوان قرین قرآن مجید قلمداد گردیده اند و به حکم «مقارنت» هر دو از نظر عصمت، يك نواخت می باشند.

به بیان دیگر؛ جهت ندارد که فرد یا افراد غیر معصومی قرین کتاب خدا شمرده شوند.

روشن ترین شاهد عصمت ائمه (علیهم السلام) همان عبارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

یعنی: «این دو (در هدایت و رهبری) هرگز از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند».

هرگاه اهل بیت پیامبر از لغزشها در امان نباشند و در مواردی به خطا روند، از قرآن که خطا در آن راه ندارد، جدا گردیده و بی راهه می روند در حالی که رسول گرامی آن را بشدت نفی فرموده است.

البته مقصود از اهل بیت در سخن پیامبر، همه بستگان نسبی و سببی آن حضرت نیستند؛ زیرا شکی نیست که همه آنان از لغزشها مصون نبودند.

بنابراین، تنها گروه خاصی از عترت وی، چنین افتخاری را داشتند و این مقام و موقعیت بر جمع معدودی از آنان منطبق می باشد. و آنان همان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند که در طول تاریخ روشنی بخش راه امت و حافظ سنت پیامبر و نگهبان شریعت او بودند.

مهدی آل محمد

در پایان این فصل، شایسته است به یکی از مهمترین مباحثی که در باب امام و رهبری الهی در عصر حاضر مطرح می گردد، یعنی امامت امام زمان و مهدی موعود (ع) اشاره داشته باشیم.

یکی از مسائلی که شرایع آسمانی بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله «مصلح جهانی» است که در آخرالزمان ظهور می کند. نه تنها جامعه اسلامی بلکه جامعه های یهود و نصاری نیز منتظر آمدن این عدل گستر جهان هستند. با مراجعه به کتابهای عهد عتیق و عهد جدید، این حقیقت روشن می گردد.

(عهد عتیق: مزامیر داوود، مزمو 96 و 97 و کتاب دانیال نبی، باب 12. و عهد جدید: انجیل متی، باب 24، انجیل مرقوس، باب 13، انجیل لوقا، باب 21).

در این مورد، پیامبر گرامی نیز گفتاری دارد که محدثان اسلامی آن را نقل کرده اند. آنجا که می فرماید:

«لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلاً من أهل بيتي يملأها عدلاً كما
مُلئت جوراً». (صحيح ابى داوود، طبع مصر، المطبعة التازيه، ج 2، ص 207 و
ينابيع الموده، ص 432 و نورالابصار، باب 2، ص 154).

يعنى : اگر از روزگار، بجز يك روز باقى نماند، همانا خداوند مردى از خاندان
من برمى انگيزد تا جهان را پر از عدل و داد كند، چنانكه پر از ستم گرديده
است.

بنابراين، چنانكه در پيش اشاره شد اعتقاد به چنين مصلحى مورد اتفاق
صاحبان شرايع آسمانى است و نيز روايات فراوانى پيرامون مهدى موعود،
در كتابهاى صحاح و مسانيداهل سنت، وارد شده است و محدثان و
محققان اسلامى از فريقين (شيعه و سنى) درباره آن حضرت، كتابهاى
فراوانى به رشته تحرير درآورده اند. مانند كتاب البيان فى اخبار
صاحب الزمان، نگارش: محمد بن يوسف ابن الكنجى شافعى، و كتاب
البرهان فى علامات مهدى آخر الزمان، نگارش: على بن حسام الدين،
مشهور به متقى همدى. و كتاب المهدى و المهديّه، نگارش: احمد امين
مصرى.

اما علمای شيعه، در اين زمينه كتابهاى بسيار زيادى نوشته اند كه
شمارش آنها آسان نيست. مانند: الملاحم و الفتى و...

مجموعه اين روايات، خصوصيات و نشانه هاى او را بگونه اى معين نموده
كه درست بر فرزند بلافضل امام حسن عسكرى و يازدهمين پيشواى
شيعه، تطبيق مى نمايد. (ينابيع الموده، ب 76، در مناقب، از جابر بن عبدالله
انصارى).

براساس اين روايات، آن حضرت همنام پيامبر گرامى است. (صحيح ترمذى،
طبع دهلى، سال 1342، ج 2، ص 46 و مسند احمد، طبع مصر، سال 1313، ج 1،
ص 376)

و دوازدهمين پيشوا است. (ينابيع الموده، ص 443) .

و از نوادگان حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) می باشد.
(ینابیع الموده، ص 432).

مهدی موعود (ع) در سال 255 هجری به دنیا آمد و هم اکنون بسان سایر
افراد به زندگانی خود ادامه می دهد.

لازم به گفتن است که چنین عمر طولانی، نه با علم و دانش ناسازگار
است و نه با منطق وحی. جهان دانش امروز درصدد افزایش عمر طبیعی
انسانها است و بر این باور است که بشر استعداد و شایستگی عمر
طولانی را دارد و اگر بخشی از آفات و آسیبها پیشگیری شود، امکان
افزایش آن زیاد است. تاریخ نیز اسامی کسانی را که دارای عمر طولانی
بوده اند ضبط نموده است.

قرآن مجید درباره نوح پیامبر می فرماید:

«فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا». (سوره عنكبوت: 14)

- نوح در میان قوم خود، هزار سال زندگی کرد، مگر پنجاه سال.

و درباره حضرت یونس می فرماید:

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ». (سوره
صافات: 144)

- اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز رستاخیز در شکم او (ماهی) باقی
می ماند.

همچنین حضرت خضر پیامبر و حضرت عیسی (علیهما السلام) از دیدگاه
قرآن و به اتفاق آرای مسلمانان جهان، هنوز زنده هستند و به حیات خویش
ادامه می دهند.

انسان شناسی از دیدگاه اسلام

سومین اصل از مبانی جهانبینی اسلامی، انسان شناسی است. همانگونه که قبلا نیز یادآور شدیم، در این فصل، باید به پرسش های مهمی در خصوص انسان، پاسخ دهیم که مهمترین آنها عبارتند از:

- هدف از آفرینش انسان چیست؟
- آیا انسان، عبارت است از همین بدن جسمانی، یا اینکه حقیقت آدمی را روح و جان مجرد او تشکیل می دهد؟
- آیا انسان، موجودی با اختیار است و خودش سرنوشت خویش را تعیین می کند، یا اینکه در دایره جبر قرار دارد؟
- آیا جان انسان پس از مرگ بدن، همچنان باقی خواهد ماند، و چه سرنوشتی برای انسانها پس از مرگ آنان، وجود خواهد داشت؟

در پاسخ به پرسش های فوق، نکات ذیل را یادآور می شود:

هدف از آفرینش انسان

از دیدگاه آئین اسلام، آفرینش جهان و انسان، امری کاملا هدفمند است. این نکته را با اشاره به آنچه در کتاب انسان شناسی بیان کرده ایم، توضیح خواهیم داد.

از لابلای آیات جاودانه قرآن مجید چنین استفاده می شود که یکی از اهداف بلند خلقت عالم عبارت است از تمهید مقدمات و زمینه سازی برای رشد و تعالی انسان.

از این عبارت دو نکته استفاده می شود:

(الف) آفرینش هستی عبث و بیهوده نبوده است ، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

"و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا"¹

"و ما آسمان و زمین و آنچه بین آنها است را باطل نیافریدیم."

(ب) خلقت جهان در جهت ترقی انسان به اوج کمال است ، کما اینکه پروردگار مَنّان می فرماید:

"و السماء بنیناها باید و انا لموسعون – و الأرض فرشناها فنعم الماهدون – و من کل شیئ خلقنا زوجین لعلکم تذكرون – فغروا الی الله انّی لکم منه نذیرٌ مبین"²

"و آسمان را با قدرت خود برافراشتیم و ما بی گمان توسعه دهنده هستیم ، و زمین را گستراندیم و چه خوب گستراننده ای هستیم. و از هر چیز دو جفت آفریدیم ، باشد که شما متدکّر شوید. پس کوچ کنید به سوی خداوند ، بدرستی که من برای شما از جانب او بیم دهنده ام."

نه در اختر حرکت بود و نه در برج سکون

گر نبودی به جهان خاک نشینانی چند

¹سوره صریا، آیه 27
²سوره ذاریات، آیه 47-50

همچنین، قرآن مجید اندیشه لغو بودن خلقت انسان را نفی میکند و چنین می فرماید:

"افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون"³

"آیا چنین گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم و اینکه بسوی ما باز نخواهید گشت؟"

آنگاه، هدف از آفرینش آدمی را "عبادت" و پرستش خداوند قلمداد می نماید و چنین می فرماید :

"و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون"⁴

"و نیافریدیم جن و انس را ، مگر برای اینکه مرا عبادت کنند."

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قرآن مجید، سپس به فلسفه عبادت می پردازد که از نظر گرامی شما می گذرانیم:

پرستش خالصانه خدا علاوه بر تأمین سعادت انسان در عالم آخرت، در همین جهان نیز موجب شکوفائی قوای درونی و به فعلیت رسیدن استعدادهای بالقوه آدمی می گردد.

³سوره مؤمنون، آیه 115
⁴سوره ذاریات، آیه 56

بشر در پرتو عبادتِ خدا که "کمال مطلق" است، در مسیر او قرار می گیرد و به جانب آن "حقیقت بی نهایت" مراحل مادی و منازل طبیعی را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد ، تا به مقام "لقاء الله" که اوج ارزش انسان است می رسد.

قرآن کریم در این زمینه چنین می گوید :

"یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه"⁵

"ای انسان ، تو تلاشگری هستی بسوی پروردگارت، تلاش و رنجی که (سرانجام) به لقای او نائل خواهی شد".

بر این اساس ، نقش عبادت همانا تکامل انسان است و سعادت جاوید وی. اما آیا بشر توان آنرا دارد که به سرمنزل کمال مذکور نائل شود؟ آیا استعداد وی در این زمینه تا چه حدی توسعه دارد؟ و سرانجام آیا او می تواند مراحل ناقص نفسانی را پشت سر گذارد و از منازل بازدارنده طبیعت عبور کند و بسان پرنده ای سبکبال در فضای ملکوت بال بگشاید و به سرمنزل محبوب خود بار یابد ؟

پاسخ اسلام به این پرسش ها مثبت است، و شریعت الهی برای شکوفا کردن استعدادهای درخشان انسانها، برنامه های مدون خودسازی و تهذیب نفس ارائه نموده است که در علم اخلاق اسلامی، به تفصیل آمده است.

حقیقت انسان

از دیدگاه اسلام، روح آدمی از عالم طبیعت و ماده (که عالم خلق نامیده می شود) نیست، بلکه از عالم تجرد و ماوراء طبیعت (که عالم امر نام دارد) می باشد.

⁵سوره انشقاق

فیلسوفان و دانشمندان بزرگ اسلام از قبیل بوعلی سینا در کتاب شفا، و صدرالمتألهین شیرازی در کتاب اسفار، ادله فراوانی بر اثبات تجرّد ادراک که مجرد بودن روح آدمی را به اثبات می رساند، بیان کرده اند.

در اینجا برای رعایت اختصار، به بیان برخی از آن دلایل، اکتفاء می کنیم:

دلایل تجرّد ادراک

دلیل نخست این است که انسان می تواند حقایقی را ادراک نماید که خارج از محدوده مادّه و جهان مادّیات قرار دارند و قابل احساس با حواسّ جسمانی نمی باشند. به عنوان مثال، بشر قادر است معادلات ریاضی و قوانین کّلی فلسفی را ادراک کند. در حالی که این قوانین و معادلات، از دایره حسّ و مادّه خارج هستند.

از سویی دیگر، روشن است که اگر تمام حقیقت انسان، همان بدن فیزیکی و بُعد مادّی و جسمانی او بود، هرگز نمی توانست حقایقی که خارج از چهارچوب مادّه و جسم هستند را ادراک نماید.

بنا بر این، آدمی باید دارای بُعد دیگری باشد که مافوق مادّه است، تا در پرتو آن، بتواند امور غیر مادّی را ادراک کند، یا اینکه حکمی در باره آنها صادر نماید.

دلیل دوم که بر اساس دانش فیزیولوژی ارائه شده است، به صورت ذیل، مطرح می گردد:

شما می دانید که محسوسات ما از طریق الیاف عصبی به بخشی از مغز، منتقل می گردد. مثلاً آنچه می بینیم، از طریق عصبهای بینایی در بخشی از مغز ما انتقال می یابد؛ و آنچه می شنویم، از راه عصبهای شنوایی به قسمت دیگری از مغز ما منعکس می شود. سایر محسوسات ما نیز، به همین ترتیب از طریق سلسله اعصاب خاص، به قسمت‌های مختلف مغز راه می یابند.

به همین دلیل، با تجربه عملی ثابت گردیده است که اگر آن بخش از مغز که مثلا محل انعکاس یافته های بصری و دیدنی است از مغز شخصی برداشته شود، دیگر آن شخص قادر به دیدن نمی باشد. همینطور است سایر بخشهای حسّی مغز.

بنا بر این، ادراکات حسّی انسان، در بخشهای مختلف مغز، منعکس می گردند و در آن جایگاه قرار می گیرند.

از سوی دیگر می دانیم که گاهی ما نسبت به دانسته های حسّی خود که در بخشهای مختلف مغزمان انباشته شده است، آگاه و ملتفت می باشیم و آنها را از نظر می گذرانیم. اما گاهی از اوقات، از آن محسوسات ذخیره شده غافل می شویم و به آنها توجه نداریم، زیرا در آن حالت، به امر دیگری فکر می کنیم. این در حالی است که محسوسات ذخیره شده، همواره در مغز ما وجود دارند، چه در حالی که به آنها توجه داریم، و چه در زمانی که به آنها التفات نداریم.

بنا بر این، ادراک ما نسبت به آن محسوسات، تابع وجود آنها در مغز نیست، بلکه تابع التفات و توجه ما به آنهاست.

از این بیان به خوبی روشن می گردد که ادراک و التفات ما به مدرکات و دانسته های ذخیره شده در مغز، کار **مغز** و دیگر اعضاء جسمانی بدن ما نیست، بلکه کار **نفس** انسان است که گاهی به محسوسات انباشته شده در مغز، التفات دارد؛ و گاهی هم از آنها غافل است.

شاید برای شما هم پیش آمده باشد که در جایی غرق در مطالعه و تفکر در موضوع مهمّی بوده اید، و شخصی در آن حالت در کنار شما قرار داشته و سخنی گفته یا سؤالی پرسیده است، ولی شما اصلا متوجه سخن یا پرسش او نشده اید. این در حالی است که امواج

صوتی آن شخص از طریق گوش، بر روی اعصاب صوتی شما تاثیر خود را گذاشته و آن اعصاب نیز، پیام را به بخش مخصوص مغز منتقل نموده است، و در عین حال، شما به سخن وی توجه نداشته اید، و چه بسا بعد از ادعای آن شخص، شنیدن آن سخن را انکار کرده اید.

اگر در نکات این دلیل دقت کنیم، به خوبی در می یابیم که ادراک حقایق، توسط بُعد نفسانی انسان انجام می گردد که مافوق ماده و بُعد جسمانی بشر می باشد.

جبر و اختیار

از مجموعه آیات شریفه قرآن مجید و روایات اسلامی ، به خوبی روشن می گردد که خداوند بزرگ ، انسان را به عنوان موجودی عاقل و مختار آفریده است. انسان از دیدگاه اسلام ، هم در مقیاس فردی و هم در مستوای اجتماعی ، سازنده سرنوشت خویش است.

از یک سو ، کردگار جهان در قرآن می فرماید :

"وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى". (سوره نجم ، آیه 39).

یعنی: و اینکه برای آدمی ، جز آنچه به سعی و کوشش خود انجام داده، نخواهد بود.

از سویی دیگر ، در مقیاس اجتماعی نیز ، قرآن مجید ، همین قانون کلی را بیان می کند و چنین می فرماید :

"إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ". (سوره رعد ، آیه 11).

یعنی : خداوند ، حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد ساخت ، تا آنگاه که خود آنان ، وضع خویش را تغییر دهند.

از این دو آیه شریفه به روشنی معلوم می گردد که اراده خدای بزرگ، بر آن تعلق گرفته است که سرنوشت فرد و جامعه در گرو تلاش ، همت و آگاهی آنها باشد.

این ضابطه کلی که هم با حکم عقل و هم با بیان شرع مقدس اسلام مطابعت دارد ، در ادبیات ما به خوبی ترسیم گردیده است.

در اینجا به عنوان نمونه ، به ابیاتی از سروده های پارسی در این زمینه اشاره می کنیم :

تو همی خوانی مکرر گشت این بالا و پست
تا نصیب ما چه پستی ها از این بالاستی
پیش خود گفتی قضای آسمان این هردو خواست
خود قضای آسمان بیرون ز حکم ماستی
غافل از سرّ قضایی کاقضای فعل ما
گاه اینسان زشت و گاهی آنچنان زیباستی
هیچ قومی بی سبب مغلوب یا غالب نگشت
یا در او ضعفی نهان یا قوتی پیداستی
دانش و تقوی قوام ملک هر قوم است و نیست
قائم آن قومی که دور از دانش و تقواستی

معاد و رستاخیز انسان

ایمان به معاد و روز رستاخیز ، یکی از اصول دین اسلام ، بلکه مورد پذیرش ادیان آسمانی و شرایع الهی است.

دانشمندان علم کلام برای اثبات رستاخیز جهان ، دلایل عقلی و نقلی متعددی بیان داشته اند. زیرا عقل و حکمت ، به لزوم پاداش دادن به نیکو کاران و کیفر دادن به ستمگران ، اذعان دارد.

می دانیم که بسیاری از انسانهای شایسته و صالح، عمر خود را در این جهان طبیعت به سختی و گرفتاری سپری کرده اند و سر انجام، چه بسا بدست ستمگران و جباران، شکنجه شده اند یا به قتل رسیده اند. در مقابل، گروهی از ظالمان و بدکاران نیز وجود داشته و دارند که علیرغم ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران، در ناز و نعمت به سر می برند و تا پایان عمر ننگین خود، در قصر های زیبا و در کمال رفاه و آسایش زندگی می کنند.

بنا بر این، عقل سلیم انسان حکم می کند به اینکه بر اساس حکمت و عدالت والای خداوند، باید نشئه دیگری باشد تا انسانهای پاک و نیکوکار که در این دنیا پاداش عمل شایسته خود را دریافت نکرده اند و زندگانی خود را با سختی ها و مشقت ها سپری کرده اند، به ثواب اعمال شایسته خود نائل گردند؛ و در مقابل، ستمگرانی که کیفر ظلم و ستم خود را در این دنیا نچشیده اند و در طول عمر خود در ناز و نعمت و رفا و آسایش به سر برده اند، به سزای رفتار شوم خود برسند.

علاوه بر ادله عقلی، دلایل نقلی بسیاری برای اثبات معاد، مانند آیات قرآن ، روایات پیامبر گرامی(ص) و سخنان پیشوایان معصوم (ع) بیان گردیده است.

بنا بر پژوهش های انجام شده در این زمینه، حدود چهارصد آیه قرآن مجید ، پیرامون این حادثه بزرگ سخن می گوید.

در اینجا به عنوان نمونه ، برخی از آیات شریفه قرآن کریم را در این خصوص، یاد آور می شویم :

1 - خداوند سبحان در سوره "یس" ، آیه های 78 و 79 چنین می فرماید:
"وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ. قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ".

یعنی : برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد ؛ او گفت : چه کسی استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده اند؟

(ای پیامبر) بگو : همان که اولین بار به آنها حیات بخشید دوباره آنها را زنده می گرداند ، و او به هر آفرینشی دانا است.

2 - در سوره "القیامة" ، آیات : 1-4 چنین می خوانیم :
"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . لَا أُفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ . وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ . أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ. بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ".

یعنی : به نام خداوند بخشنده مهربان . قسم به روز قیامت ، و سوگند به نفس ملامتگر ، آیا انسان گمان می کند ما استخوانهای او را گردآوری نمی کنیم . بلی ، ما بر فراهم آوردن سر انگشتان او نیز توانا هستیم.

3 - در سوره "الأنعام" ، آیه : 12 اینچنین می فرماید :
"قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ".

یعنی : بگو : آنچه در آسمان ها و زمین است برای کیست؟. بگو : خداوند ، رحمت را بر خود نوشته است ، یقینا شما را برای روز قیامت که شکی در آن نیست ، گرد هم خواهد آورد.

4 - همچنین در سوره "المؤمنون" ؛ آیه های : 15 و 16 به این حقیقت تصریح می فرماید :

"ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ".

یعنی : آنگاه شما پس از آن خواهید مرد ، سپس شما در روز قیامت، بر انگیزته خواهید شد.

این آیات شریفه ، به روشنی بر تحقق معاد و رستاخیز در روز قیامت تاکید می ورزد و بازگشت انسان ها را برای دریافت پاداش و یا کیفر اعمال و رفتار خویش ، به اثبات می رساند.

اسلام و حقوق بشر

مهمترین دستاورد کشورهای پیشرفته امروز در زمینه حقوق بشر، عبارت است از اصولی که در اصطلاح، به عنوان اصول توسعه سیاسی نامیده می شود. مهمترین مبانی یادشده عبارتند از:

1. مردمی بودن حکومت و همراهی آن با خواست ملت.
- 2- تحقق آزادی ها و حقوق اساسی مردم
- 3- برقراری حکومت قانون
- 4- استقلال و رفع وابستگی
5. تقویت وحدت ملی
6. پاسخگو بودن دولت در برابر مردم
7. شایسته سالاری و سپردن امور به مدیران لایق
8. ایجاد انسجام میان ارزش ها و عملکردها
9. پیاده کردن سیاست گفتگو ، تفاهم ، احترام متقابل و تنش زدایی در همه عرصه های کشوری ، منطقه ای و بین المللی
10. استقبال از نوگرایی
11. ترجیح منافع و مصالح ملی بر کلیه گرایشهای جناحی، گروهی، حزبی ، قومی و غیر آن .
12. اتخاذ سیاست مدارا و شکیبایی در تعامل با دیگران.

بر مبنای احترام به حقوق بشر، مهمترین حقوق و آزادیهای اساسی که حکومتها باید در چهارچوب قانون محترم شمارند و با تمام امکانات خود از آنها حراست نمایند ، به شرح زیر می باشد:

- حق حیات و زندگی
 - حق سلامتی
 - آزادی اندیشه
 - آزادی بیان
 - مصونیت منازل شخصی مردم.
 - عدم تبعیض نژادی
 - تساوی افراد و اقشار مردم در برابر قانون
 - در نظر گرفتن اصل برائت در تعامل با مردم ، مگر اینکه خلاف آن توسط مراجع قانونی به صورت قطعی به اثبات برسد.
 - ممنوعیت خشونت، شکنجه و توسل به اسلحه برای اهداف عقیدتی، گروهی، قومی و غیر آن.
 - ممنوعیت توهین و افتراء بر علیه اشخاص، سازمانها، گروه های نژادی و پیروان مذاهب.
 - مصونیت مال ، جان ، ناموس و آبروی مردم در پناه قانون.
- همچنین، بر مبنای احترام به حقوق بشر در بُعد توسعه اجتماعی، مهمترین اصول مورد نظر عبارتند از:
- همگانی شدن تسهیلات آموزشی، پرورشی، بهداشتی و درمانی.
 - برنامه ریزی برای رشد عموم مردم.
 - گسترش سواد آموزی به صورت فراگیر.
 - افزایش امنیت اجتماعی در همه ابعاد.

- حفظ طراوت و شادابی جامعه و کاهش میزان اضطراب و افسردگی.
- تقویت روح برادری ، برابری ، گذشت ، همیاری ، شکیبایی، درستکاری ، آزادگی و مراعات حقوق دیگران.
- برنامه ریزی جهت پیشگیری از آسیبهای اجتماعی مانند بزهکاری ، اعتیاد ، تصادفات و سوانح ، آلودگی محیط زیست ، فقر (بویژه کودکان خیابانی)، خودکشی ، فحشا ، بیماریهای روانی و مرگ و میر زودرس.
- حاکم ساختن اصل کار و تلاش در جامعه و زدودن روحیه تنبلی و تن آسایی و راحت طلبی.
- تناسب میزان سرانه سلامتی با نیازهای واقعی مردم.
- تدوین و اجرای نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی .
- قرار دادن بنیان جامعه بر اساس نظم و انضباط اجتماعی.

اینک، با اشاره به متون اسلامی، بخشی از دستورات زیربنایی شریعت الهی خود را در جهت برقراری عدالت و آزادی و اجرای اصول مردم سالاری و شایسته سالاری، از نظر شما می گذرانیم:

علاوه بر آیات شریفه قرآن که در آغاز این نوشتار آوردیم، که در پرتو آنها، ارزشهای انسانی مانند آزادی، استقلال، عدالت خواهی، مبارزه با تبعیض نژادی، و لزوم حفظ کرامت انسانها مورد تاکید قرار می گرفت؛ بسیاری از روایات اسلامی نیز در این زمینه وجود دارند که بر ضرورت احترام به حقوق و آزادیهای اساسی انسانها تاکید می نمایند.

یکی از اسناد ارزشمند ما در این خصوص، نامه امام علی (ع) به مالک اشتر (در نهج البلاغه) است که او را به عنوان فرمانروای مصر، به سوی آن دیار اعزام نموده بود.

در این سند افتخار آمیز، امیر مؤمنان (ع)، لزوم مردمی بودن حکومت و ضرورت مهر ورزی دولت با مردم را گوشزد می کند و چنین می فرماید:

وَأَسْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا صَارِيًا تَعْتِيْمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحَ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَغْرُطُمْنَهُمُ الرِّزْلُ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ، فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَوَلَاكَ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.

یعنی: دل خود را مالامال از مهر و محبت به مردم ساز. مبادا چونان حیوان درنده ای باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش. اگر خطایی از آنان سر می‌زند یا علتهایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و از آنان در گذر، همانگونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و از خطای تو در گذرد. همانا تو بالاتر از آنان هستی، و امام تو بالاتر از تو است، و خداوند بالاتر و برتر از کسی است که تو را فرمانروایی داده و کار مردم را به تو واگذار نموده و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.

در پرتو این کلام زیبا، حکیمان و سخن سرایان ما در سخنان دلنشین خود به ضرورت محبت به خلق خدا اشاره کرده اند و آن را نشانه انسانیت، قلمداد نموده اند. به عنوان مثال، سعدی در این زمینه چنین می گوید:

بنی آدم اعضا یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

حافظ نیز در غزل خود، به این نکته اشاره می کند و چنین می گوید:

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
آئینه سکندر جام جم است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
روزی تفقدی کن درویش بی نوا را
ده روز مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

همچنین، امام علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) در روایت زیبایی بدین شرح ، به اهمیت مردم داری و مهر ورزی در اسلام اشاره می فرماید:

"لا یكون المؤمن مؤمنا حتى یكون فیہ ثلاث خصال : سنّة من ربّه و سنّة من نبیّه و سنّة من ولیّه. فأما السنّة من ربّه فکتمان سرّه، و اما السنّة من نبیّه فمداراة الناس ، و أما السنّة من ولیّه فالصبر فی البأساء و الضراء". (اصول کافی، جلد 3).

"هیچگاه یک فرد به مقام ایمان واقعی نمی رسد ، مگر اینکه سه ویژگی را بدست آورد: یک ویژگی را از خدا ، و دیگری را از پیامبر و سومی را امام خود بیاموزد. اما صفتی را که باید از خداوند بیاموزد ، راز داری است. و صفتی را که باید از رسول خدا (ص) یاد بگیرد ، مردم داری است. و صفتی را که باید از امام خود بیاموزد ، صبوری و خویشتن داری است".

پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز در حدیثی چنین می فرماید :

"أمرني ربي بمداراة الناس كما أمرني بأداء الفرائض". (بحار الانوار، جلد 13).
یعنی : خداوند مرا به مدارا کردن با مردم فرمان داده ، همانگونه که به انجام واجبات امر فرموده است.

امام علی (ع) در ادامه نامه خود به مالک اشتر، چنین می فرماید:

وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَحَدَّتْ مِنْهَا مَنُذُوحَةٌ وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ فَأَطَاعَ ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْبِ.

یعنی: هرگز نسبت به عفو و بخشش دیگران پشیمان مباش، و از کیفر کردن شادمان مشو ، و نسبت به حدّت و کار تندی که می توانی از آن پرهیز کنی شتاب نداشته باش. به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شوم، زیرا

اینگونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده می سازد ، و موجب نزدیکی به غیر خدا می گردد.

این سخنان امام علی (ع) ، خطرات مهیبی را که قدرتمندان و سران حکومت ها را تهدید می کند، گوشزد می نماید. هر انسانی که ردای ریاست را بر تن کند ، در معرض فرعون شدن قرار دارد ، مگر اینکه همواره نفس خود را با یاد خدا و یاد آوری سرنوشت گذشتگان ، تحت نظارت و کنترل عقل و ایمان خود داشته باشد.

نکته مهم دیگری که در این سخنان گهربار وجود دارد ، اشاره به دو اصل اساسی فرمانروایی است که در برخی از کشورهای پیشرفته معاصر ، مورد توجه خاص سیاستمداران آگاه قرار دارد. آن دو اصل عبارتند از :

الف - سیاست "سماحت" ، یعنی : آسان گرفتن بر مردم ، که در مغرب زمین ، تحت عنوان (Tolerance) ، نامیده می شود. این روش ارزشمند ، برکات زیادی را برای کشور به ارمغان می آورد که مهمترین آنها عبارتند از : ایجاد جوّ مسالمت و آرامش در میان ملّت، جلب اعتماد اقشار مختلف مردم در سطح کشور ، افزایش سرمایه گذاری مادی و معنوی و حاکمیت ثبات و امنیت اجتماعی و اقتصادی در جامعه.

پیامبر گرامی (ص) که مبین مکتب مترقی اسلام است ، در روایتی زیبا ، آئین اسلام را به عنوان "السمحة" و "السهلة" ، یعنی دارای صفت "گذشت و آسان گرفتن" معرفی می فرماید. (وسائل الشیعة ، کتاب الطهارة ، أبواب الماء المضاف ، باب 8 ، حدیث 3).

بدین جهت ، امیر مؤمنان (ع) به مالک اشتر سفارش می فرماید تا عفو و گذشت را به جای سختگیری و انتقام برگزیند و هرگز به خاطر بخشیدن دیگران ، پشیمان نشود و از کیفر دادن آنان نیز خوشحال نگردد.

ب - خط مشی دیگری که امام علی (ع) آن را توصیه می فرماید ، "اصل برائت" است . این منش ارزنده نیز ، هم در اسلام و هم در نزد خردمندان جهان ، دارای جایگاه والایی است. بر اساس این اصل ، مبنای حکومت باید این باشد که به برائت ذمه و بی گناهی افراد در تعامل با آنان حکم کند ، مگر اینکه خلاف آن توسط مراجع قانونی به صورت قطعی به اثبات برسد.

لازمه این امر ، پیشگیری از برخوردهای سلیقه ای و خود داری از قضاوت عجولانه در حق دیگران است. بدن جهت امام علی (ع) به مالک اشتر می فرماید :

"نسبت به حدّت و کار تندی که می توانی از آن پرهیز کنی شتاب نداشته باش".

در بخش دیگری از نامه امیر مؤمنان به مالک اشتر، به ضرورت احترام به حقوق عامّه مردم تاکید شده است. آنجا که می فرماید:

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا لِرِصَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِصَى الْخَاصَّةِ وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ رِصَى الْعَامَّةِ. وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَنْفَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْنَةً فِي الرَّخَاءِ، وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْأَنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْأَلْحَافِ وَأَقَلَّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُدْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ، وَإِنَّمَا عَمُودُ الدِّينِ، وَجِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ. فَلْيَكُنْ صِعُوكَ لَهُمْ، وَمَيْلَكَ مَعَهُمْ.

یعنی: باید محبوب ترین کار در نزد تو ، میانه ترین آنها در حق، گسترده ترین آنها در عدل ، و فراگیرترین آنها در جلب رضایت عموم مردم باشد. زیرا خشم عموم مردم، خشنودی خواص را از بین می‌برد، ولی خشم خواص را خشنودی عموم مردم بی‌اثر می‌کند. خواصّ جامعه، سنگین ترین بار را در هنگام رفاه و گشایش بر حکومت تحمیل می‌کنند ، و کمترین کمک را در روزگار سختی بر عهده می‌گیرند ، و در اجرای عدالت و انصاف از همه ناراضی‌ترند ، و درخواست هایشان مصرّانه تر است ، و در قبال عطا و بخشش ناسپاس‌تر، و به هنگام منع خواسته‌ها عذر ناپذیرتر ، و در برابر مشکلات کم استقامت‌تر هستند. در صورتی که ستون استوار دین، و اجتماع مسلمین، و نیروی ذخیره دفاعی در برابر دشمنان ، عموم مردم می‌باشند. پس به آنها گرایش داشته باش و اشتیاق تو با آنان باشد.

از این عبارت امام علی (ع) روشن می‌گردد که پایه های اساسی حکومت در اسلام ، توده های مردم هستند و بر این مبنا ، دولت باید بیشترین توجه و سرمایه گذاری را برای جلب رضایت عموم مردم انجام دهد.

دلیل این امر این است که حکومت های مستبد که فاقد پشتوانه مردمی باشند و نتواند توده های مردم را راضی نگاه دارند ، از مبانی مردمسالاری فاصله می‌گیرند و به تدریج ، مشروعیت خود را از دست می‌دهند و دیر یا زود به دیار فنا می‌شتابند ، بدون اینکه نام نیکی از خود به جای بگذارند.

امام علی (ع) در ادامه نامه خود به مالک اشتر، به کیفیت رابطه دولت با مردم از دیدگاه اسلامی اشاره می‌کند و چنین می‌فرماید:

وَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ وَالٍ بِرِعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ الْمُؤُودَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ، فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرِعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَابَ طَوِيلًا، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ. وَلَا تَنْغُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلُفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ، لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةَ تَصُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ، فَيَكُونَنَّ الْأَجْرُ بِمَنْ سَنَّهَا، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا. وَأَكْثَرُ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ، وَمُتَافَتَةِ الْحُكَمَاءِ، فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِكَ، وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ.

یعنی : بدان که هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از احسان به مردم، و تخفیف هزینه‌ها ، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی ، که این خوشبینی رنج طولانی را از تو دور می‌سازد. پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بد رفتاری کردی بد گمان و بی اعتمادتر باش. سنت‌های پسندیده‌ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند، و ملت اسلام با آن پیوند خورده، و رعیت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و سنتی که به سنت‌های خوب گذشته زیان وارد می‌کند پدید نیاور ، که پاداش برای آورنده سنت‌های نیکو ، و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی. در آنچه مایه آبادانی و اصلاح شهرها و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشته است، با دانشمندان ، فراوان گفتگو کن ، و با خردمندان فراوان معاشرت داشته باش.

از آنجا که یکی از مهمترین معیارهای حکومت مردمسالار ، داشتن مشروعیت نظام از دیدگاه مردم است ، امیر مؤمنان (ع) ، مالک اشتر را به اهمیت افکار عمومی فرمان می‌دهد.

حفظ افکار عمومی مردم از دیدگاه امام علی (ع) ، از طرق یاد شده در زیر به دست می آید :

الف - نخستین روش ، احسان و نیکی به عموم مردم است. بدین جهت آن حضرت در سخن دیگری چنین می فرماید :

"اعرفوا الله بالله ، و الرسول بالرسالة ، و اولي الأمر بالأمر بالمعروف و العدل و الإحسان". (اصول کافی، جلد 1).

یعنی : "خدا را با خدا بشناس ، و پیامبر را با پیامش ، و صاحبان امر را با امر به معروف و عدالت و احسان".

امام رضا (ع) نیز در حدیث شریفی چنین می فرماید :

"استعمال العدل و الإحسان مؤذن بدوام النعمة". (کتاب الوافی، جلد 3).

یعنی : "به کار گرفتن عدالت و احسان ، موجب استمرار و دوام نعمت می گردد".

بنا بر این ، نیکی کردن فرمانروا به عموم مردم ، باعث طول عمر حکومت وی می شود.

ب - دومین عامل حفظ افکار عمومی ، کاهش هزینه های تحمیل شده بر مردم است. در برخی از کشورهای توسعه یافته که بودجه حکومت همچنان از راه مالیات تامین می شود ، تلاش می کنند برای جلب افکار عمومی ، نظام مالیاتی مناسبی به وجود آورند تا به اقشار کم در آمد ، فشار کمتری وارد شود. همچنین می کوشند تا بخشی از مالیات مردم را به صورت غیر مستقیم ، یا به صورت غیر آشکار دریافت کنند ، تا تاثیر منفی کمتری در میان عامه مردم بر جای گذارد.

ج - دستور العمل سوم امام علی (ع) به مالک اشتر در عبارات یادشده این است که : از اِعمال فشار بر مردم در جهت انجام کارهایی که مورد رضایت و خوشنودی آنان نیست ، خودداری ورزد.

در پایان این بخش، به توصیه امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر، در خصوص رسیدگی به امور اقشار آسیب پذیر جامعه اشاره می کنیم:

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلَ الْبُؤْسَى وَالرِّمَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا ، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْأَسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَكُلُّ قَدٍ اسْتُرِعِيَتْ حَقُّهُ، فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذِرُ بِتَضْيِيعِ النَّافِيهِ لِإِحْكَامِكَ الْكَبِيرِ الْمُهْمِّ. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَ لَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَ تَعَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ، فَفَرِّغْ لِرَأْسِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالنَّوَاضِعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرِّعِيَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْأَنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلُّ فَاعِذِرٍ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ. وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ، وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ، وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَقَفُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ. وَاجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِمِ إِلَيْكَ قِسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا، فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُعْجِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَعَبٍ. فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ : «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلصَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَعَبٍ». ثُمَّ اخْتَمَلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعَبِيَّ، وَ نَحَّ عَنْكَ الصَّبِقَ وَ الْأَوَّتَفَ يَنْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافِ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ، وَأَعْطَى مَا أَعْطَيْتَ هَبِينًا ، وَ اَمْنَعُ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ.

یعنی: آنگاه، خدا را در نظر داشته باش در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در این طبقه محروم، گروهی خویشتن داری کرده، و گروهی دیگر دست نیاز دراز می کنند، پس برای خدا پاسدار حقّی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است: بخشی از بیت المال، و بخشی از غلّه‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک‌ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن هستی. مبدا سر مستی حکومت تو را از رسیدگی به محرومان باز دارد. انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترك مسئولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را بیشتر رسیدگی کن که به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای رسیدگی به این گروه، افرادی را برگزین که مورد اطمینان تو هستند و خدا ترس و فروتن می باشند، تا با بررسی، مسائل آنان را به تو گزارش کنند. آنگاه در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را به گونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی. از یتیمان خردسال، و پیران سالمند که راه چاره‌ای ندارند و دست نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته دلجویی کن که مسئولیتی سنگین بر دوش فرمانروایان است، اگر چه حق، سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می‌کند که آخرت می‌طلبند، و نفس را به شکیبایی وا می‌دارند، و به وعده‌های پروردگار اطمینان دارند. پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجالس عام با آنان بنشین و در برابر

خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون واهمه از آنان با تو گفتگو کند. من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بارها شنیدم که می‌فرمود: «ملتّی که حق ناتوانان را از زورمندان، بدون لکنت کلام و بهانه‌ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد» پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تند خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد. آنچه به مردم می‌بخشی باید بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می‌داری با مهربانی و عذر خواهی همراه باشد.

در این سخن ژرف، امام علی (ع) به اهمّیت رسیدگی به محرومان و اقتشار آسیب پذیر جامعه می‌پردازد و آن را به عنوان اصلی اساسی از اصول کشورداری از دیدگاه اسلام، معرفی می‌کند.

اسلام و حقوق زن

از دیدگاه مکتب رهایی بخش اسلام ، مقام و منزلت مرد و زن به عنوان یک "انسان" در پیشگاه خداوند برابر است. به منظور تبیین این موضوع ، به نخستین آیه از سوره "نساء" به شرح ذیل اشاره می کنیم:

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ...".

یعنی : " ای مردم! از [مخالفت] پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از "نفس واحده" (یعنی یک جان) آفرید ؛ و جفت آن را از همان (نفس واحده) خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت ... " .

همانگونه که در آیه یاد شده ملاحظه می فرمایید ، منشأ پیدایش انسان ، اعمّ از مرد و زن ، حقیقتی به عنوان "نفس واحده" که یک روح مقدس است دانسته شده و هیچ تمایزی میان آنان به عنوان یک انسان وجود ندارد.

بنا بر این ، روح زن و مرد در پیشگاه خداوند ، از منزلت یکسان برخوردار هستند و تساوی آنان در مقام خلقت ، مورد تاکید قرآن مجید قرار دارد.

نکته مهمی که شایسته است توضیح داده شود این است که تفاوت های جسمانی زن و مرد ، تنها به این خاطر است که زنان و مردان مکمل یکدیگر هستند و بر این اساس ، هر یک از آنان دارای کمالات خاص خود می باشند ؛ ولی در انسانیت و کمالات انسانی با هم برابرند. بنا بر این ، تفاوت های جسمانی ، دلیلی برای برتری یکی از آن دو طایفه بر دیگری نیست.

از آنجا که برخی از دستگاه های ارتباط جمعی و رسانه های گروهی در غرب، تبلیغات گسترده ای را بر علیه آئین اسلام در زمینه رعایت حقوق زنان به راه انداخته اند، در اینجا مقایسه ای کوتاه را میان تمدنهای شرق و غرب آن برهه از تاریخ با تمدنی که اسلام، به ارمغان آورده است، از نظر گرامی شما می گذرانیم:

پیش از ظهور دین مبین اسلام ، وضعیتی اسفبار در خصوص حقوق زنان در امپراطوریهای ایران و روم و در منطقه جزیره العرب حکمفرما بود. در اینجا با استناد به شواهد تاریخی ، به تشریح این امر می پردازیم.

با بررسی اسناد تاریخی زردشتی در زمان حکومت ساسانیان در ایران ، مانند کتابهای "ماتیگان هزار دادستان" ، "وندیداد" و "اندرزهای آذرباد مهرسپندان" ، به روشنی معلوم می گردد که حقوق مسلم زنان توسط تشکیلات دینی و حکومتی آن دوران ، به طرز وحشتناکی تزییع شده بوده است.

به عنوان مثال ، زنان به عنوان مایملک مرد به شمار می رفتند و بهای یک زن به اندازه یک مرد برده ، یعنی معادل 2000 سکه نقره بوده است. (برای توضیح بیشتر ، به مدخل "برده و برده داری" در کتاب "دانشنامه ایرانیکا" مراجعه فرمایید).

در کتاب "بندهش" نیز ، چنین آمده است :

"اورمزد (یعنی اهورا مزدا) از یافتن موجود دیگری برای انجام زایمان ناتوان بود و از روی ناچاری ، زن را برای این کار انتخاب کرد".

بر مبنای آنچه در این کتاب آمده است ، زنان نمی توانند مانند مردان، راهی به سرای اهورا مزدا داشته باشند. (برای توضیح بیشتر به کتاب "بندهش" از مهرداد بهار ، بخش 9 مراجعه فرمایید).

همچنین ، دختری که در آن دوران به سنّ نه سالگی می رسید ، باید با شوهری که دیگران برای او انتخاب می کردند ازدواج کند و در

صورت مخالفت وی با این امر ، با مجازات مرگ روبرو می گردید. (به کتاب "شاهنشاهی ساسانی" از تورج دریایی ، ترجمه مرتضی ثاقب فر ، صفحه 173 تا 175 مراجعه نمایید).

بر مبنای آنچه در کتاب "ماتیگان هزار دادستان" آمده است ، مردان می توانستند در صورت نیاز ، زنان خود را به دیگران بفروشند.

در پرتو آنچه بیان شد ، به روشنی معلوم می گردد که جامعه بانوان ایران در دوران ساسانیان ، از تبعیض و ستم حاکمان مستبد و موبدان کج اندیش در رنج بوده و حقوق آنان به صورتی اسفبار ، پایمان شده است.

از سویی دیگر، دنیای مغرب زمین در هنگام ظهور مکتب اسلام ، در زیر سیطره دین یهود و آیین مسیحیت قرار داشته و موقعیت زنان آن جامعه نیز ، تحت تأثیر دو مکتب یادشده بوده است.

اینک ببینیم آیین های مذکور ، چه دیدگاهی را در خصوص زنان ارائه کرده اند.

یهودیان و مسیحیان جهان ، به کتاب مقدس (شامل عهد قدیم و عهد جدید) ایمان دارند و همواره تحت تأثیر تعالیم آن بوده اند. در آیات "سیفر پیدایش" از کتاب مقدس ، با صراحت به مردسالاری تاکید شده

است و زنان به عنوان افرادی که باید تا قیامت متحمل درد و رنج گردند و تحت امر و سلطه مردان باشند ، معرفی شده اند.

اینک عین آیه های مزبور را یادآور می شویم: در سفر پیدایش (Genesis) باب 3 آیه 16 چنین می گوید:

"به زن گفت: الم (یعنی درد) و حمل تو را بسیار گردانم. با الم (یعنی درد) فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد."

To the woman he said: I shall greatly increase the pain of your pregnancy, in birth pangs you will bring forth children, and your craving will be for your husband, and he will "dominate you.

(Holy Scriptures, Genesis, 3:16)

بر اساس آیه مذکور در تورات ، خدا زن را به دو بلا گرفتار نموده:

الف - درد زاییدن به هنگام وضع حمل.

ب - حکمرانی مردان بر زنان و یا به اصطلاح ((مرد سالاری)).

و این دو کیفر زن به خاطر آنست که حوا اشتباه کرد و از درختی که نهی شده بود مقداری از میوه آن را خورد!!

همچنین از کتاب یاد شده چنین بر می آید که زن ، همپراز مرد نیست ، بلکه یک فرع و تابعی از مرد است که از یک دنده مرد آفریده شده است. بنا براین سخن، انسان به صورت مرد که آدم بود آفریده شد و سپس از یک عضو او ، زن به وجود آمد.

متن عبارت یادشده به این شرح است:

"و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گرداند تا بخت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد". (سیفر پیدایش ، فصل 2 ، آیه های 21 و 22).

"Hence Jehovah God had a deep sleep fall upon the man, and while he was sleeping, he took one of his ribs and then closed up the flesh over its place. And Jehovah God proceeded to build the rib that he had taken from the man into a woman and to bring her to the man."

(Holy Scriptures, Genesis, 2:21-22)

وضعیت حقوق زنان در جزیره العرب

دوران تاریک قبل از ظهور اسلام در جزیره العرب را حتی خود عرب ها به عنوان دوران جاهلیت نامیده اند. مردمان آن زمان ، زن را مایه ننگ می دانستند و هنگامی که به آنان خبر می دادند که همسر شما دختر زاییده است ، عرق شرم و خجالت بر پیشانی آنها جاری می گردید. به همین دلیل ، بسیاری از آنان ، نوزادان دختر خود را بی رحمانه و با نهایت شقاوت ، زنده به گور می ساختند.

قرآن مجید در سوره "تکویر" به این عادت زشت اعراب زمان جاهلیت اشاره می کند و آنان را در برابر این سؤال قرار می دهد که : چرا آن دختران معصوم و بی گناه زنده به گور شدند؟ . متن آیات یادشده بدین شرح است:

"إِذَا السَّمْسُ كُوِّرَتْ «1» وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ «2» وَ إِذَا الْجِبَالُ سَيْرَتْ «3» وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ «4» وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ «5» وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ «6» وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ «7» وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ «8» بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «9» ."

یعنی: در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود، و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند، و در آن هنگام که کوه ها به حرکت درآیند، و در آن هنگام که باارزش ترین اموال به دست فراموشی سپرده شود، و در آن هنگام که وحوش جمع شوند، و در آن هنگام

که دریاها بر افروخته شوند، و در آن هنگام که هر کسی با همسان خود قرین گردد، و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود: به کدامین گناه کشته شدند؟

دین مبین اسلام در چنین زمان سیاهی، به بازگرداندن حقوق پایمال شده زنان همت گماشت. از یک سو، پیامهای روشنگر قرآن، به مبارزه با فرهنگهای غلط جاهلی برخواست که زن را از ارث محروم می دانستند و او را به عنوان فرع و تابعی از مرد می دانستند، و یا او را زنده به گور می ساختند. از سویی دیگر، پیامبر بزرگ اسلام، با تکریم همسر خود خدیجه و دختر خویش حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، احترام به زنان را عملاً ترویج می نمود.

رسول خدا (ص) به هنگامی که فاطمه (س) به مجلس ایشان وارد می شد، به احترام وی می ایستاد و دست او را می بوسید و با این رفتار خود، فرهنگ جدید و روح پرور اسلام را جایگزین فرهنگ تاریک جاهلیت می فرمود.

بر اساس آنچه بیان شد، روشن می گردد که دین اسلام، باعث رفعت مقام زن، و عروج او به جایگاه واقعی خویش، و تعالی منزلت وی در جهان گردید.
